

﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ

هیچ جنبیده‌ای در زمین وجود ندارد مگر ج این که روزی‌اش بر عهده‌ی خداست و (خدا) از محل اقامت مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلِّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۶﴾ وَهُوَ الَّذِي

اصلی و محل اقامت موقتش آگاه است. همه در نوشته‌ای کامل (ثبت شده) است. ۶. او کسی است که خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ

آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفرید؛ در حالی که تخت پادشاهی‌اش بر آب (که نماد حیات است)، قرار عَلَي الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتِ

داشت. هدف (از این آفرینش)، این است که شما را بیازماید که کدام یک از شما از جهت رفتار، بهتر (از اِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

دیگران) هستید. اگر بگویی که شما پس از مرگ زنده می‌شوید، قطعاً کافران می‌گویند: «این (سخن) فقط اِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۷﴾ وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ

جادویی آشکار است.» ۷. اگر عذاب را از آنان (برداریم و) تا چند صباحی (دیرتر) به تأخیر اندازیم، بی‌شک اِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَجِبُ سَعًّ الْاَيُّومَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ

(به مسخره) می‌گویند: «چه چیز مانع آن شد؟» آگاه باشید: روزی که سراغ‌شان بیاید، (دیگر) از آنان مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۸﴾

بلاگردانده نمی‌شود، و آنچه همواره مسخره‌اش می‌کردند، فرود می‌آید و آنان را فرا خواهد گرفت. ۸ وَلَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْا رَحْمَةٍنَّا ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اِنَّهُ

اگر از جانب خود رحمتی (مختصر) به انسان بچشانیم و سپس آن را از او سلب کنیم، به‌یقین او بسیار لَيَعُوسُ كَفُورٌ ﴿۹﴾ وَلَئِنْ اَذَقْنَاهُ نَعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه

نومید و ناسپاس خواهد شد. ۹. و اگر پس از گرفتاری‌ای که به او رسیده، نعمتی به او بچشانیم، قطعاً می‌گوید: لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿۱۰﴾ اِلَّا

«مشکلات از من برطرف شد.» (چنین می‌گوید؛ زیرا او حقیقتاً بسیار سرمست و فخر فروش است. ۱۰؛ مگر الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

آنان که صبر کردند و کارهای شایسته کردند. آنان، آمرزش و پاداشی وَاَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۱﴾ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوْحَىٰ اِلَيْكَ وَضَائِقٌ

بزرگ دارند. ۱۱. شاید تو برای این که می‌گویند «چرا گنجی بر او نازل نمی‌شود، یا بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلَا اُنزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جَاءَ مَعَهُ

فرشته‌ای همراهش نمی‌آید»، (بلاغ) برخی از آنچه را که بر تو وحی می‌شود، رها کنی، و سینه‌ات مَلَكٌ اِنَّمَا اَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ ﴿۱۲﴾

به واسطه‌ی آن تنگ شود. تو فقط هشدار دهنده‌ای، و خداوند، نگهبان همه چیز است. ۱۲

۹ تا ۱۱. انسان‌های کم‌طاقت و مغرور: زندگی انسان، مانند سگه‌ای دوروست که در هر زمانی یک طرف آن نمایان است. یک روی این سگه، خوشی‌ها و نعمت‌ها، و روی دیگرش، مصیبت‌ها و سختی‌هاست. گاهی دنیا و امکاناتش به انسان رو می‌آورد و مطابق میل او پیش می‌رود، و گاهی نعمت‌ها از او گرفته می‌شود و انسان به هر راهی که پا می‌گذارد، به بن‌بست می‌رسد. انسان‌ها اما در برابر این دو حالت، عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان می‌دهند.

بسیاری از افراد که دنیا و آفریدگار آن را به درستی نمی‌شناسند و نمی‌دانند که چرا در آن حضور دارند و سرانجام به کجا می‌روند، با دگرگونی‌های دنیا تغییر می‌کنند و با هر بادی به این سو و آن سو پرت می‌شوند. هنگامی که سختی‌ها به آنان رو می‌آورد و نعمت‌های خدا از آنان گرفته می‌شود، از همه جا نومید می‌شوند و لب به ناشکری باز می‌کنند و گاهی بر سر خدا نیز فریاد می‌کشند که این چه روزگاریست که برای ما مقرر کرده‌ای و چرا تمام مصیبت‌های جهان را بر ما فرود آورده‌ای. وقتی هم که سگه‌ی زندگی‌شان برمی‌گردد و مشکلات یکی پس از دیگری حل می‌شوند، همه‌ی گذشته‌شان را به فراموشی می‌سپزند و به جای شکر خدا، از شانس و اقبال سخن می‌گویند و خودشان را گم می‌کنند و به دیگران فخر می‌فروشند؛ غافل از این‌که آن سختی‌ها و این خوشی‌ها، همگی بخشی از امتحان خداست که گاهی به صورت نعمت و گاهی به صورت سختی نمایان می‌شود، و هدف از آن، روشن شدن میزان بندگی افراد بوده است. آری، دنیا بر اساس قوانین خدا پدید آمده است، و طبق این قوانین، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها سراغ انسان می‌آید؛ اما در هر دو حالت، ذره‌بین خدای جهان‌آفرین بر وجود بندگان قرار دارد تا معلوم شود که آن‌ها آن‌قدر قدرشناس هستند که با پدید آمدن مشکلات، آفریدگار مهربان خود را فراموش نکنند و به جای ناسپاسی، صبر و تحمل نمایند و به درگاه خدا رو آورند و از او بخواهند که مشکلشان را حل کند یا نه؛ و آیا در هنگام آسایش و راحت، آن‌قدر معرفت دارند که پروردگارشان را از یاد نبرند و ثروت و قدرت زودگذر، آنان را از خدا و سپاس او غافل نکند. این آیات پس از نکوهش دسته‌ی یکم، افرادی را ستایش می‌کند که در مشکلات صبر می‌کنند و در خوشی‌ها، با انجام کارهای شایسته، شکر نعمت‌های خدا را به جای می‌آورند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن حکیمانه‌ای فرموده است: «روزگار، دو روز است؛ روزی که به سود توست، و روزی که به ضرر توست، بنابراین هنگامی که به سود توست، سرمستی مکن، و روزی که به ضرر توست، شکیب باش.»

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَبَهُ نُقُلٌ فَأَتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ

آیا می‌گویند آن را از خود بافته است؟! بگو: اگر راست می‌گویند، شما ده سوره‌ی ساختگی مانند آن

وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾

بیاورید، و غیر از خدا، هر که را می‌توانید، (برای این کار) دعوت کنید. ۱۳ و اگر به شما پاسخ (مثبت) ندادند،

فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا

بدانید که (قرآن) در حالی نازل شده است که سراسر آن را علم و دانش خدا فرا گرفته است، و این که هیچ خدایی

هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۴﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

جز او نیست. بنابراین آیا شما تسلیم (خدا) می‌شوید؟ ۱۴ کسانی که خواستار زندگی دنیا و تجمل آن باشند، به

وَزِينَتَهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

طور کامل، (پاداش) کلهای (خوب) آنان را در دنیا می‌دهیم، و در دنیا از (حق) آنان کم گذاشته نخواهد شد.

﴿۱۵﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ

۱۵ آنان، کسانی هستند که سهم‌شان در آخرت فقط آتش است و کلهای (خوب) آنان در دنیا تباه می‌شود و

مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾ أَفَمَنْ كَانَ

اعمال‌شان نابود خواهد شد. ۱۶ آیا کسی که از جانب پروردگارش دلیلی روشن دارد و شاهی (بسیار مهم چون علی

عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ

بن ابی‌طالب) که از نزدیکان ویژه‌ی پیامبر است، از او پیروی می‌کند (و نبوت او را تصدیق می‌کند) و پیش از محمد (نیز)

مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ

کتاب موسی که (برای مردم) پیشوا و رحمت است، (پیامبر اسلام را تصدیق می‌کند، آیا چنین کسی، با کسی که چنین دلیل

مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ

روشنی ندارد، یکسان است)؟ آنان (که در جست‌وجوی حقیقت‌اند، به قرآن ایمان می‌آورند، و هر کس از این گروه‌های (کافر)

مِنَ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۷﴾ وَمَنْ

به آن ایمان نیاورد، وعده‌گاهش دوزخ است. بنابراین تردیدی در (حقانیت) آن نداشته باش؛ چراکه آن حق از جانب پروردگارت

أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ

است؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. ۱۷ چه کسی ستم‌کارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بندهد؟ آنان (در

عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ

قیامت) بر پروردگارش عرضه خواهند شد، و گواهان می‌گویند: «اینان، همانان هستند که بر پروردگارش

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۸﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ

دروغ بستند. آگاه باشید: لعنت خدا بر ستم‌کاران باد؛ ۱۸ همانان که (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند

اللَّهُ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۱۹﴾

و در پی کژی و انحراف آن هستند، و آنان هستند که آخرت را انکار می‌کنند. ۱۹

۱۵ و ۱۶. پاداش دنیاپرستان: مطالعه و بررسی زندگی جانداران، گویای این حقیقت است که هر جانداری از لحظه‌ی آغاز حیات، برای رشد و تکامل، در وضع ویژه‌ای قرار می‌گیرد و پس از استفاده از آن وضع، آن را ترک کرده، برای گذراندن مرحله‌ی بعد، در وضع جدیدی حاضر می‌شود. برای نمونه، گیاهان در ابتدا در پوسته‌ی دانه هستند، سپس در دل خاک قرار می‌گیرند و پس از مدتی به دنیای روی زمین قدم می‌گذارند؛ یا پستانداران مدتی را در دنیای رحم می‌گذرانند، سپس آن دنیای تنگ و تاریک را رها کرده، به دنیای بسیار بزرگ‌تری وارد می‌شوند؛ یا پرندگان چند روزی را در تخم سپری می‌کنند و پس از رشد کافی، دیواره‌ی آن را شکسته، به جهان جدید پا می‌گذارند. به راستی اگر هر یک از این جانداران، بیش از حد نیاز در وضع ابتدایی خود بماند، چه اتفاقی برایش می‌افتد؟ اگر دانه از خاک بیرون نیاید، اگر پستاندار از رحم مادرش خارج نشود، و اگر پرنده، پوسته‌ی تخم را نشکند، چه انجामी خواهد یافت؟ فرض کنید که جنین انسان نیز اختیار داشته باشد و به محیط جنینی خود بیش از حد دل ببندد و نخواهد به دنیا پا گذارد. روشن است که پس از مدت مشخص، یعنی ۹ ماه، او از بین خواهد رفت! زندگی دنیا نیز برای انسان‌ها، یکی از مراحل رشد و تکامل است که هر انسانی باید بر اساس صلاح دید پروردگار هستی، مدتی را در آن سپری کند و برای مرحله‌ی بعدی زندگی‌اش، امکاناتی را فراهم آورد؛ یعنی کارهای شایسته‌ای که در پرتو ایمان، سعادت او را در جهان پس از مرگ تضمین می‌کند. طبیعی‌ست که انسان برای زندگی در دنیا، به اسباب و وسایلی نیاز دارد؛ اسبابی مانند خانه، وسیله‌ی نقلیه، پول، لباس، غذا و...؛ اما نباید فراموش کنیم که این‌ها، اسباب گذراندن این مرحله‌ی مهم هستند، و نه هدف زندگی ما. آری، اگر جای این وسایل با هدف عوض شود، انسان به دنیا و زیبایی‌های گذرایش دل می‌بندد و تمام آرزویش ماندن در دنیا و حفظ اسباب و وسایل زندگی و افزودن بر آن‌ها می‌شود. به همین سبب، از انتقال به مرحله‌ی بعد یعنی جهان آخرت تنفر پیدا می‌کند و با هر کس و هر چیز که از رفتن و دل کردن سخن بگوید، مقابله می‌کند. از همین رو، دشمنان اصلی پیامبران، دنیاپرستان بوده و هستند. خداوند در این آیات به روشنی بیان می‌فرماید که افرادی که در زندگی فقط و فقط در پی دنیا و زرق و برق و لذت‌ها هستند، در آخرت هیچ بهره‌ای از پاداش الهی نخواهند داشت، و اگر کارهای به‌ظاهر خوبی هم داشته باشند، در همین دنیا نتیجه‌ی آن را بدون کم و کاست می‌بینند. مثلاً منکران خدا که برای رسیدن به شهرت یا ثروت، به کارهای خوب و انسان‌دوستانه دست می‌زنند، در دنیا مشهور و ثروتمند می‌شوند؛ یا کسانی که برای خوش‌آمد دیگران کار خوبی انجام می‌دهند، پاداش خود را با تشویق ایشان دریافت می‌کنند. بر اساس روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)، خداوند کارهای به‌ظاهر خوب افرادی را که با او سر دشمنی دارند نیز بی‌پاداش نمی‌گذارد؛ بلکه با دادن نعمت‌هایی فراتر از لیاقتشان در همین دنیا، از آنان سپاسگزاری می‌کند؛ نعمت‌هایی مانند سلامت، ثروت، امنیت و حتی جان‌کندن راحت. چنین افرادی اما در آخرت بهره‌ای از بهشت نخواهند داشت.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِرِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ
 آنان نمی توانند در زمین (از دست خدا) بگریزند و غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری ندارند. عذاب
 اللَّهُ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ
 برایشان چند برابر می شود؛ زیرا آنان تاب و توان شنیدن (حق را) نداشتند و (حقیقت را) نمی دیدند.

السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
 ۲۰ آنان، کسانی هستند که (سرماهی) وجود خویش را از دست دادند و نسبت دروغی که همواره (به)
 أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾ لَا جَرَمَ لَهُمْ
 (خدا) می دادند، از نظرشان ناپدید شد. ۲۱ حقیقتاً آنان در آخرت (از همه) زیان کاترند. ۲۲ کسانی که ایمان

فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 آوردند و کارهای شایسته کردند و در برابر پروردگشان فروتنی کردند (و به او دل سپردند)، آنان اهل
 الصَّالِحَاتِ وَآخَبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
 بهشت اند (و) همیشه در آن خواهند ماند. ۲۳ وضعیت این دو گروه (کافر و مؤمن)، مانند (حال) «کور و

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ
 کور» و «بینا و شنوا» است. آیا (این دو گروه) از نظر وضعیت با هم برابرند؟ آیا پند می گیرید؟

وَالْبَصِيرَ وَالسَّمِيعَ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾
 ۲۴ به راستی نوح را نزد قومش فرستادیم (که به آنان می گفت): «من برای شما هشدار دهنده ای آشکارم؛

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِلَىٰ قَوْمَةٍ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾
 ۲۵ تنها الله را بپرستید. من از عذاب روزی دردناک بر شما می ترسم.» ۲۶ پس از آن، سران و اشراف کافر

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَوْمِ ﴿٢٦﴾
 قومش گفتند: «به نظر ما، تو فقط بشری مانند ما هستی، و به نظر ما، کسانی که از تو پیروی می کنند،

فَقَالَ الْمَلَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَبُّكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا
 فقط فرومایگان (قوم) ما هستند (که) در نگاه اول، (فرومایگی شان مشخص است)، و به نظر ما، شما هیچ

وَمَا تَرَبُّكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادْيِ الرَّأْيِ
 برتری ای بر ما ندارید؛ بلکه گمان می کنیم شما دروغگو باشید.» ۲۷ (نوح) گفت: «ای قوم من، به من خبر

وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ
 دهید اگر (معجزه و) دلیلی روشن از جانب پروردگرم داشته باشم و او از جانب خودرحمتی (همچون

يَقُومُ آرَاءَيْمُ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَعَاتِلْنِي رَحْمَةً مِنْ
 کتاب آسمانی و علم سرشار) به من داده باشد و این برهان روشن (به سبب لجابت شما)، بر شما پوشیده

عِنْدِهِ فَعُمِّيتَ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَا مُكْثَمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَاهُونَ ﴿٢٨﴾
 مانده باشد، آیا با این که از آن بدتان می آید، (می توانیم) شما را به (پذیرش) آن وادار کنیم؟

۲۳. نشانه‌ی ایمان: همه می‌دانیم که ایمان به خدا و پذیرش اصول دین، تقلیدی نیست؛ یعنی هر مسلمان باید وجود خدا، نبوت پیامبر ﷺ، امامت امامان و وجود عالم پس از مرگ را بر اساس دلایل عقلی بپذیرد؛ نه با شنیدن از پدر و مادر یا افراد دیگر. اما هنگامی که حَقانیت دین خدا برای انسان ثابت شد و یقین کرد که قرآن، پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام از سوی آفریدگار هستی سخن می‌گویند و برنامه‌ی سعادتش را برای او آورده‌اند، با اعتماد کامل به ایشان، آن برنامه را می‌پذیرد و به طور کامل به آن عمل می‌کند. حتی ممکن است علت برخی از دستورهای دین را به درستی نفهمد و نتواند پرده از اسرار همه‌ی احکام خدا بردارد؛ اما چون پیش از این، به درست بودن دین اطمینان پیدا کرده، بی‌چون و چرا آن را می‌پذیرد و در برابرش تسلیم می‌شود؛ درست مانند بیماری که پس از تحقیق فراوان، پزشک ماهری را برای درمان خود انتخاب کرده و به دستورهای دارویی و غذایی او کامل عمل می‌کند؛ در حالی که ممکن است از علت تمام آن دستورها آگاهی نداشته باشد. خدای بزرگ در این آیه به همین نکته اشاره فرموده و یکی از نشانه‌های افراد باایمان را «فروتنی و تسلیم در برابر خود» برشمرده است. پیشوایان معصوم ما نیز این ویژگی را نشانه‌ی ایمان راستین انسان دانسته‌اند. در روایتی می‌خوانیم که شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: «پیامبران چگونه می‌فهمند پیامبر شده‌اند؟» حضرت فرمود: «پرده‌ی غیب از جلوی چشمانشان کنار می‌رود.» او پرسید: «چگونه انسان باایمان می‌فهمد که ایمانش حقیقی‌ست؟» امام فرمود: «به این‌که در برابر دستورهای خدا تسلیم می‌شود یا خیر.» در روایت دیگری می‌خوانیم که یکی از یاران امام باقر علیه‌السلام به آن حضرت گفت: «شخصی از شیعیان با ما نشست و برخاست دارد. هر سخنی از شما می‌شنود، می‌گوید: [در برابر فرمایش امامان] تسلیم باشید؛ تا آنجا که به «سَلِم» (شخص تسلیم‌شده) معروف است، و هر گاه می‌آید، دوستان ما می‌گویند: سَلِم آمد!» امام باقر علیه‌السلام فرمود: «به راستی اهل تسلیم رستگار شدند. اهل تسلیم، پاکان و شرافتمندان حقیقی هستند.»

وَيَقَوْمٍ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ

ای قوم من، به سبب این (دعوت)، هیچ مالی از شما نمی‌خواهم. پاداش من فقط با خداست و من مؤمنان را (به
وما أنا بطارِدُ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْقَوْنَ رَبَّهُمْ وَلِكِنِّي أَرْبُكُمْ

سبب شما) طرد نمی‌کنم؛ زیرا آنان با پروردگارشان روبه‌رو خواهند شد (و حساب‌شان با خداست، نه با من). ولی به
قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾ وَيَقَوْمٍ مِّن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ

نظر من، شما افرادی هستید که (هیچ چیز) نمی‌فهمید. ۲۹ ای قوم من، اگر آنان را طرد کنم، چه کسی در برابر (خشم)
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ

خدا مرا یاری می‌کند؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ ۳۰ من نمی‌گویم که گنج‌های خدا نزد من است، و غیب (هم) نمی‌دانم، و
وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي

نمی‌گویم که من فرشته هستم، و در باره‌ی کسانی که چشمان شما (آنان را) حقیر می‌بینند، نمی‌گویم که خدا
أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ

هیچ خوبی و خیری به آنان نخواهد داد. خدا از درون آنان آگاه‌تر است؛ چراکه (اگر چنین قضاوتی کنم،)
إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا يَنْوُحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ

بی‌گمان از ستم‌کاران خواهم بود. ۳۱ گفتند: «ای نوح، به‌راستی که با ما بحث و جدل کردی، و بسیار (هم) بحث
جَدَلْنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ إِنَّمَا

و جدل کردی. بنابراین اگر راست می‌گویی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی، بر ایمان بیاور.» ۳۲ گفت: «فقط
يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا يَنْفَعُكُمْ

خدا. اگر بخواهد. آن را برایتان می‌آورد، و شما نمی‌توانید (از دست خدا) بگریزید؛ ۳۳ اگر خدا بخواهد شما را گمراه
نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ

و هلاک کند، (دیگر) خیر خواهی من برای شما سودی ندارد؛ اگر چه بخواهم برایتان خیر خواهی کنم؛ (زیرا) او مالک و
يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ

صاحب‌اختیار شما است و فقط به پیشگاه او بازگردانده می‌شوید. ۳۴ آیا می‌گویند آن را از خود بافته است؟! بگو:
قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾

اگر آن را از خود بافته باشم، گناه‌کاری من فقط به عهده‌ی خودم است، و من با گناه‌کاری شما هیچ ارتباطی ندارم. ۳۵
وَإِوحَىٰ إِلَىٰ نوحَ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ

به نوح وحی شد که جز کسانی که ایمان آورده‌اند، (دیگر) از قوم تو (کسی) ایمان نخواهد آورد.
فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَاصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا

بنابراین برای کراهی‌شان اندوهگین مباش؛ ۳۶ و زیر نظر ما و بر اساس وحی ما، کشتی را بساز،
وَوَحِينَا وَلَا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ ﴿٣٧﴾

و در باره‌ی (بخشش) ستم‌کاران با من سخن مگو؛ چراکه آنان غرق خواهند شد. ۳۷

۳۴. بدترین حالت انسان: جهان هستی، مجموعه‌ای منظم و به هم پیوسته است که قوانین دقیق خدا بر آن حکومت می‌کند و هیچ‌کس جز خود او نمی‌تواند آن قوانین را تغییر دهد. یکی از این قوانین، «هدایت حق‌جویان و گمراه شدن حق‌ستیزان» است. آری، این سنت قطعی آفریدگار هستی‌ست که دل و جان انسان‌هایی که حق و حقیقت را بدون تعصب و لجاجت می‌پذیرند، روشن و روشن‌تر می‌شود و به منبع روشنایی جهان یعنی خدای مهربان، نزدیک‌تر؛ چنان‌که در آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی مریم می‌خوانیم: «خداوند بر هدایت کسانی که هدایت او را پذیرفته‌اند، می‌افزاید.» در مقابل اما کسانی که از ترس به خطر افتادن ثروت و قدرت و لذات زودگذرشان در دنیا با حقیقت مخالفت می‌کنند، آرام‌آرام قدرت تجزیه و تحلیل صحیح را از دست داده، فرقی بین حق و باطل نمی‌گذارند و حتی جای آن دو در ذهن‌شان تغییر می‌کند؛ تا حدی که در عین تبه‌کاری، خود را اصلاحگر می‌نامند و مردم باایمان و خداجو را افراد نادان و بی‌خرد می‌شمارند. آری، این واقعیت تلخی‌ست که خدا بارها در کتاب خود به آن اشاره کرده است.

این واقعیت، یعنی «گمراه شدن کافران توسط خدا»، یکی از قوانین خدا در جهان محسوب می‌شود. در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی جائیه می‌خوانیم: «به من خبر بده آن کسی که هوای نفسش را معبود خود قرار داده و خدا با آگاهی [از کفر و لجاجت او] گمراهش کرده و بر گوش و قلبش مهر نهاده و بر چشمش پرده‌ای افکنده [تا حقیقت را نفهمد؛ به من بگو] پس از [گمراهی او توسط] خدا، چه کسی می‌تواند هدایتش کند؟ آیا پند نمی‌گیرید؟!» در آیه‌ی مورد بحث (۳۴ هود) می‌خوانیم که حضرت نوح علی‌ه‌السلام به قوم کافر و لجاجت خود که پس از نهصد و پنجاه سال دعوت او باز هم ایمان نیاوردند، فرمود: «اگر خدا بخواهد شما را [به سبب گناهانتان] گمراه کند، دیگر پند و اندرزهای من برای شما سودی ندارد.» پیشوایان ما نیز این حقیقت را بر اساس قرآن بیان کرده و به ما هشدار داده‌اند که مبادا به چنین حالتی مبتلا شویم. در روایتی از امام صادق علی‌ه‌السلام می‌خوانیم: «دل و جان تو، گوش‌هایی دارد. هنگامی که خدا بخواهد بنده‌ای را [به سبب حق‌طلبی‌اش] هدایت کند، گوش‌های جان‌ش را [بر سخنان حق] می‌گشاید، و هنگامی که خدا [به علت لجاجت انسان] غیر از آن را بخواهد، بر گوش‌های قلبش مهر می‌زند. در این صورت، هیچ‌گاه او روی صلاح و شایستگی را نخواهد دید.» از مجموع این آیات و روایات در می‌یابیم که چون همه‌ی امور در جهان هستی با اراده‌ی خداوند انجام می‌شود، هدایت و گمراهی انسان‌ها نیز از این قانون پیروی می‌کند؛ اما نکته‌ی شایان توجه این است که انتخاب مسیر هدایت یا گمراهی، به دست خود انسان است، و آدمی هر یک از این دو راه را برگزیند، خداوند در همان مسیر او را یاری می‌کند.

وَيَصْنَعُ الْفُلَكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ

(نوح) کشتی را می ساخت. هر بار که اشراف قومش از کنارش می گذشتند، مسخره اش می کردند. (او) می گفت: «اگر ما را

قال ان تسخروا منا فانا نسخر منكم كما تسخرون ﴿٣٨﴾

مسخره می کنید، ما (هم به زودی) مانند (این) تمسخر شما، شما را مسخره خواهیم کرد. ۳۸ به زودی خواهید دانست که

فسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ويحل عليه عذاب

(از ما دو گروه) چه کسی (در دنیا) عذابی خوارکننده به او می رسد و (در آخرت نیز) عذابی پایدار بر او فرود می آید. ۳۹

مقيم ﴿٣٩﴾ حتى اذا جاء امرنا وفار التنور قلنا احمل فيها

(نوح، کشتی را ساخت). پس هنگامی که فرمان ما فرا رسید و (آب از آن تنور فوران کرد، گفتیم: «از هر یک (از حیوانات)،

من كل زوجين اثنين واهلك الامن سبق عليه القول

یک جفت (نر و ماده) را در کشتی سوار کن، و (نیز) خانواده ات را؛ مگر کسی (از خانواده ات) که پیشتر وعدهی (هلاک) در

ومن امن وما امن معه الا قليل ﴿٤٠﴾ وقال اركبوا

برهه او داده شده است، و (همچنین) کسانی را که ایمان آوردند (بر کشتی سوار کن)، و (البته) فقط عدهی کمی همراه

فيها بسم الله مجربها ومرسلها ان ربّي لغفور رحيم ﴿٤١﴾

او ایمان آوردند. ۴۰ (نوح به مؤمنان) گفت: «سوار آن شوید؛ در حالی که هنگام حرکت و نگر انداختنش، نام (و یاد)

وهي تجري بهم في موج كالجبال ونادى نوح ابنه وكان

خدا را (بر زبان) جاری می کنید؛ قطعاً پروردگار من بسیار آموزنده و مهربان است. ۴۱ آن آن (کشتی) آنان را در امواجی

في معزل يبقي اركب معنا ولا تكن مع الكافرين ﴿٤٢﴾

کوه پیکر حرکت می داد، و نوح، پسرش را - در حالی که کناری (ایستاده) بود - صدا زد: «پسر جان، با ما سوار شو و همراه

قال ساوى الى جبل يعصمني من الماء قال لا عاصم اليوم

کافران می باش. ۴۲ گفت: «به زودی به کوهی که مرا از آب حفظ می کند، پناه می برم.» (نوح) گفت: «امروز در برابر فرمان

من امر الله الا من رحمه وحال بينهما الموج فكان من

(عذاب) خدا، هیچ محافظی وجود ندارد؛ البته کسی که (خدا به او) رحم کند (بر امان خواهد ماند).» و موج میان آن دو

المغرقين ﴿٤٣﴾ وقيل يارض ابلعي ماءك ويسماء اقلبي

جدایی انداخت. و (پس) از جمله ی غرق شدگان شد. ۴۳ (سرانجام) گفته شد: «ای زمین، آب خود را فرو ببر، و ای آسمان،

وغيض الماء وقضى الامر واستوت على الجودي وقيل

(از باریدن) خودداری کن.» و آب فروکش کرد و فرمان (الهی) محقق شد و (کشتی) بر (دامنه ی کوه) جودی پهلو

بعدا للقوم الظالمين ﴿٤٤﴾ ونادى نوح ربه فقال رب ان ابني

گرفت و گفته شد: «دوری (از رحمت الهی) بر ستم کاران باد.» ۴۴ نوح، پروردگارش را (با زاری) صدا زد: (بدین صورت که)

من اهلي وان وعدك الحق وانت احكم الحكيمين ﴿٤٥﴾

عرض کرد: «پروردگارا، پسر من از خانواده ام بود، و وعده ی تو (نیز) حق است، و (البته) تو بهترین داور.» ۴۵

تَجْرِبُهَا

تَجْرِبُهَا
الف کوچک
مائل به
یاء مدی
نولفهمشود

۳۶ تا ۴۴. **توفان نوح:** نزدیک به هزار سال از شروع رسالت نوح علیه السلام می‌گذشت. ۹۵۰ سال، زمان کمی برای دریافتن حقیقت نبود؛ ولی قوم نوح علیه السلام به سبب لجابت و گناه، از دیدن حقیقت کور و از شنیدنش کر شده بودند، و نتیجه‌ی ده قرن تلاش پیامبر خدا برای هدایت مردم، ایمان آوردن جمعیت اندکی در حدود هشتاد نفر بود! فرصت ایمان آوردن دیگر رو به پایان بود و زمان دیدن وعده‌های نوح نزدیک می‌شد. وحی خدا بر آن پیامبر کهن‌سال فرود آمد که غیر از همین افراد باایمان و اندک، کسی به تو ایمان نمی‌آورد و چنین مقرر شده است که کافران لجاجت دیگر، گرفتار توفان شوند. به همین علت، از این به بعد، تو مأمور ساختن کشتی بسیار بزرگی هستی تا با آن، جان افراد باایمان و نسل حیوانات بی‌گناه حفظ شود. نوح علیه السلام و مؤمنان همراهش، بر اساس آموزش ویژه‌ی خدا که از طریق وحی به نوح می‌رسید، شروع به ساختن کشتی کردند؛ البته در سرزمینی که از دریاها بسیار دور بود. به همین سبب، هرگاه گروهی از کافران قومش - به خصوص اشراف و سران مغرور و سرمست - از کنارش می‌گذشتند، به او می‌خندیدند و مسخره‌اش می‌کردند؛ ولی نوح که می‌دانست چه اتفاقی خواهد افتاد، با صبر و استقامت به ساختن کشتی ادامه می‌داد و به آنان می‌فرمود: «اگر شما اکنون ما را مسخره می‌کنید، در آینده‌ی نزدیک، زمانی فرا می‌رسد که ما شما را مسخره خواهیم کرد.»

پس از سال‌ها تلاش و زحمت حضرت نوح علیه السلام و مؤمنان، آن کشتی غول‌پیکر ساخته شد و زمان مقرر فرا رسید. چون توفان، عالم‌گیر بود و هیچ موجود هوایی را بر سطح زمین زنده نمی‌گذاشت، نوح علیه السلام از سوی خدا مأمور شد که برای بقای نسل انسان و حیوانات، یک جفت از هر نوع حیوان را بر کشتی سوار کند و خود و خانواده‌اش و افراد باایمان نیز بر کشتی سوار شوند. البته همسر و پسر نوح که از کافران بودند، سوار کشتی نشدند. پس به فرمان خدا، تنوری که محل آتش و گرما بود، ناگاه فوران کرد و آبی سیل‌آسا از آن خارج شد. نوح که می‌دانست این نخستین نشانه‌ی عذاب الهی‌ست، آماده‌ی توفان شد. آری، آسمان و زمین، مأموریت خود را آغاز کردند. آسمان با تمام قدرت بارید و زمین، آب‌های درون خود را بیرون داد. مردمی که صدها سال نوح را دروغ‌گو می‌شمردند، با حیرت و وحشت به جهان اطراف خود نگاه می‌کردند که به سرعت پر از آب می‌شد؛ اما نوح و افراد باایمان که با آرامش و لبخند بر عرشه‌ی کشتی ایستاده بودند، با یاد خدا و کمک خواستن از او، سیر تاریخی خود را آغاز کردند. توفان، بی‌نهایت مهیب و وحشتناک بود؛ تا آنجا که ارتفاع برخی از امواج، به بلندی یک کوه می‌رسید. طبق احادیث امامان علیهم السلام، کشتی نوح، شش ماه بر روی آب سرگردان بود، و در این مدت، از روی سرزمین‌های متعددی مانند مکه و کربلا عبور کرد. تا این‌که سرانجام فرمان‌روای جهان به آسمان فرمان آرامش داد و زمین را مأمور کرد که آب‌ها را به درون خود فرو برد. بدین ترتیب، توفان عالم‌گیر نوح علیه السلام، پس از پاک‌سازی زمین از وجود آلوده‌ی کافران و منکران خدا، به پایان رسید و کشتی نوح بر فراز کوه «جودی» فرود آمد و سرنشینان آن با سلامت و امنیت به زمین پا گذاشتند.

قَالَ يَنْوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ

(خداوند) فرمود: «ای نوح، او (دیگر) از خانواده‌ات نیست؛ زیرا او (دارای) رفتاری ناشایست است.

مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّيْ أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

بنابراین، چیزی را که هیچ آگاهی از آن نداری، از من مخواه. من به تو پند می‌دهم تا مبادا از جاهلان باشی.»

قَالَ رَبِّ إِنِّيْ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِيْ بِهِ عِلْمٌ ﴿٤٦﴾

۴۶ گفت: «پروردگارا، من از درخواست چیزی از تو که هیچ آگاهی‌ای از آن ندارم، به تو پناه می‌برم. اگر مرا

وَالْأَتَغْفِرْ لِيْ وَتَرْحَمْنِيْ أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾ قِيلَ يَنْوُحُ

نیامیزی و به من رحم نکنی، از زیان‌کاران خواهم شد.» ۴۷ گفته شد: «ای نوح، با درود و خیر و برکتی از جانب ما

أَهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ

که بر تو و بر عده‌ای از گروه‌های همراه توست، (از کشتی) فرود آید. (البته در میان امت‌های همراه تو و پس از تو،)

وَأُمَّمٍ سَنُنَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾ تِلْكَ

امت‌هایی هستند که آنان را (از دنیا) بهره‌مند خواهیم کرد. آنگاه از جانب ما عذابی دردناک به آنان خواهد رسید.» ۴۸

مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيْنَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ

این‌ها، از جمله خبرهای غیبی‌ست که آن را به تو وحی می‌کنیم. تو و قومت، پیش از این،

وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

این‌ها را نمی‌دانستید. بنابراین صبر کن؛ که فرجام (نیکو) برای پرهیزکاران است. ۴۹

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ

نزد (قوم) عاد، یکی از خودشان یعنی هود را فرستادیم. گفت: «ای قوم من، «الله» را پرستید، شما جز او

إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ

هیچ معبودی ندارید. شما دروغ‌پردازانی بیش نیستید؛ ۵۰ ای قوم من، من برای این (دعوت)، هیچ پاداشی

عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِيْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

از شما می‌خواهم. پاداش من فقط با کسی‌ست که مرا آفریده است. آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟

﴿٥١﴾ وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ

۵۱ ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاه او بازگردید تا باران را

عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا

پی‌دپی بر شما فرو فرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید، و گنه‌کارانه (به دعوت من)

مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ

پشت‌نکنید.» ۵۲ گفتند: «ای هود، تو هیچ دلیل روشنی برای ما نیاوردی، و ما

بِتَارِكِيْ ءَالِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾

برای سخن تو، خدايان مان را رها نخواهيم کرد و به تو ايمان نمی‌آوريم.» ۵۳

۴۶. پسر نوح با بدان بنشست: وقتی وعده‌ی خدا نزدیک شد و حضرت نوح علیه السلام به فرمان پروردگار، افراد باایمان و خانواده‌اش را بر کشتی سوار کرد، دو تن از اعضای خانواده‌اش همراه او سوار نشدند: همسرش که از گذشته کافر و بی‌ایمان بود، و «کنعان»، پسر نوح. حضرت نوح علیه السلام تا آن زمان نمی‌دانست که پسرش ایمان ندارد. به همین علت، هنگامی که بر کشتی سوار شد، او را صدا زد و فرمود: «پسرم، با ما بر کشتی سوار شو و همراه کافران نباش.» کنعان که مانند گذشته سخنان پدرش را باور نمی‌کرد، به او گفت: «چیز مهمی نیست، پدر؛ به بالای کوهی می‌روم تا از توفان در امان بمانم.» نوح علیه السلام فرمود: «امروز هیچ‌کس و هیچ‌چیزی نمی‌تواند تو را از عذاب خدا حفظ کند...» در همین حال بود که موج غول‌پیکری بین پدر و پسر جدایی انداخت و کنعان را در میان آب‌های خروشان فرو برد. چون پیش از توفان، خدا به حضرت نوح علیه السلام وعده داده بود که خانواده‌اش را نجات می‌دهد و نوح هنوز نمی‌دانست که فرزندش ایمان نداشته است، پس از پایان توفان، به درگاه خدا رو کرد و با ادب و احترام گفت: «پروردگارا، پسرم از خانواده‌ی من بود، و وعده‌ی تو حق است. البته تو بهترین حکم را می‌فرمایی و هر آنچه را که درست باشد، انجام می‌دهی.» در این هنگام، خدا به نوح وحی فرستاد: «ای نوح، او از خانواده‌ی تو نبود. او فرد ناشایستی بود. به همین علت، چیزی را که نمی‌دانی، از من نخواه!» آری، اگرچه کنعان به‌ظاهر پسر نوح علیه السلام بود، با جدایی از راه پدر، نسبت خود را نیز با او قطع کرد. این ماجرا، گویای این حقیقت بسیار مهم است که از نظر خدا، ارزش و اصالت، با نسبت‌های اعتقادی و ایمانی‌ست؛ و نه نسبت‌های خونی و ظاهری. این حقیقت بارها در سخنان پیشوایان دین نیز تکرار شده است که داشتن نسبت خونی با ایشان، بدون پیروی و اطاعت از راه و روش آنان، فایده‌ای ندارد. در روایتی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: «کنعان واقعاً فرزند نوح بود؛ اما هنگامی که گناه کرد و از جاده‌ی اطاعت خدا خارج شد، خدا فرزندی او را با نوح نفی کرد. به همین صورت، کسانی که از خویشاوندان ما باشند، ولی خدا را اطاعت نکنند، از ما نیستند.» در مقابل، قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام به ما می‌آموزند که پیروان راستین دین خدا، نزدیکان حقیقی پیشوایان دین هستند؛ تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد شخص باایمان و پرهیزکاری مانند «سلمان فارسی» که هیچ نسبت خونی و قومی با آن حضرت نداشت، فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است.» امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن بسیار آموزنده‌ای فرموده است: «دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که از خدا اطاعت کند؛ هرچند نسبت خونی‌اش با او دور باشد، و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را نافرمانی کند؛ هرچند نسبتش در ظاهر با او نزدیک باشد.»

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَبَكَ بَعْضُ إِلَهَاتِنَا بِسَوْءٍ قَالِ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ

ما فقط می گویم که برخی از خدایان ما به تو آسیبی (جدی) رسانده اند. گفت: «من خدا را گواهی می گیرم، و شما (هم) شاهد

وَ أَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي

باشید که من با معبودانی غیر از خدا که (در تدبیر جهان با او) شریک قرار می دهید، هیچ ارتباطی ندارم. بنابراین، همگی برضد

جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿٥٥﴾ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ

من حيله و نیرنگ کنید و مهلت ندهید؛ ۵۴ و ۵۵ زیرا من بر «الله» که مالک و صاحب اختیار من و مالک و صاحب اختیار شماست، توکل کردم.

مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

هیچ جنبه ای نیست مگر این که او (کاملأ) بر آن تسلط دارد. پروردگار من، بر راه راست قرار دارد (و سنت او در یاری پیامبران، قطعی است)؛ ۵۶

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي

اگر (به دعوت من) پشت کنید، (اهمیتی نمی دهم)؛ چرا که من آنچه را که برای آن فرستاده شده ام، به شما رساندم. پروردگارم،

قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

گروهی غیر از شما را به جای شما (در زمین) می نشاند و به هیچ وجه به او زیان نخواهد رساند؛ زیرا پروردگار من، نگهدار همه

﴿٥٧﴾ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا

چیز است. «۵۷» هنگامی که فرمان ما (برای هلاک آنان) فرا رسید، هود و مؤمنان همراهش را با رحمتی از جانب خویش نجات دادیم

وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٨﴾ وَتِلْكَ آيَاتُ الَّتِي نُرْسِلُ بِهَا

و آنان را از عذاب سخت نجات بخشیدیم. ۵۸ (آری،) این (قوم) عاد بودند که آیات و نشانه های پروردگارشان را انکار و از

وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾ وَأَتَّبَعُوا فِي

پیامبرانش نافرمانی کردند و از فرمان هر زورگویی حق ستیزی پیروی کردند. ۵۹ در این دنیا و در روز قیامت، محرومیت

هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِنْ عَادُوا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا

از رحمت الهی را همراه دارند. آگاه باشید که (قوم) عاد به پروردگارشان کفر ورزیدند. آگاه باشید: عاد، یعنی قوم هود،

بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ ﴿٦٠﴾ وَالْإِلَهُاتُ كَانُوا يَكْفُرُونَ

(از رحمت الهی) دور باد! ۶۰ نزد (قوم) هود، یکی از خودشان یعنی صالح را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من، «الله»

اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ

را برپاستید. شما جز او هیچ معبودی ندارید. او، شما را از زمین پدید آورد و شما را آبادکنندگان (و ساکنان) آن قرار

وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ

داد. بنابراین، از او آمرزش بخواهید و به درگاه او بازگردید؛ زیرا پروردگار من، نزدیک و اجابت کننده ای (دعاها) است.»

﴿٦١﴾ قَالُوا يَصْلِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهِنَا أَنْ

۶۱ گفتند: «ای صالح، پیش از این، در میان ما مایه ای امید بودی. آیا ما را از پرستش آنچه اجداد و نیاکان ما می پرستیدند،

نَعْبُدُ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٦٢﴾

باز می داری؟! در حالی که ما نسبت به آنچه ما را به آن دعوت می کنی، شک و تردیدی بسیار زیاد داریم.» ۶۲

تج

۶۱. و خدایی که در این نزدیکی است: یکی از لطف‌های بزرگ خدا به بندگانش، معرفی خود به آنان است. به‌راستی اگر ما نمی‌دانستیم که آفریدگار جهان هستی چه ویژگی‌هایی دارد، چقدر در حیرت و سرگردانی به سر می‌بردیم. شاید تا پایان عمر از خود می‌پرسیدیم که چنین قدرت بی‌نهایتی که کهکشان‌های پهناور را با میلیاردها ستاره و سیاره پدید آورده است، چگونه پروردگاری است. آیا مانند پادشاهان قدرتمند، دست‌نیافتنی و دور است؟ آیا می‌توان به محضر او رسید؟ آیا سخن ما را می‌شنود و به ما اهمیتی می‌دهد؟ او که به ما نیازی ندارد، آیا به ما توجهی می‌کند؟ اما آن آفریدگار بزرگ و نیرومند که فرمان‌روایی تمام جهان به دست اوست، با عشق و مهربانی وصف‌ناپذیری به ما فرموده است که من نزدیک‌ام و سخنان شما را می‌شنوم و به درخواست‌هایتان پاسخ می‌دهم. این آیه، از دو ویژگی خدا که پر از لطف و زیبایی است، سخن می‌گوید که وجود انسان را سرشار از وجد و شادمانی می‌کند. نخستین صفت، «قریب» به معنای نزدیک است، و خداوند در قرآن بارها به انسان‌ها یادآوری کرده که به آنان بسیار نزدیک است و لحظه‌ای از آنان جدا نمی‌شود. او فرموده است که هر جا باشیم، با ما همراه است و جسم و جان و فکر ما در معرض نگاه و آگاهی اوست.

در روایتی می‌خوانیم که در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حالی که مسلمانان برای نبرد با کافران حرکت می‌کردند، نام خدا را با صدای بلند می‌بردند و از او یاد می‌کردند. در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «ای مردم، با خودتان مدارا کنید. [و آرام نیایش کنید؛ زیرا] شما خدای ناشنوا و غایب را نمی‌خوانید؛ بلکه خدای شنوا و نزدیک را می‌خوانید که همراه شماست.» آری، به فرموده‌ی خدا، او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است، راز دلمان را می‌داند، از نیازمان باخبر است و خواسته‌هایمان را با مهربانی و عطوفت، برمی‌آورد. به همین سبب، پس از آن‌که خود را «خدای نزدیک» معرفی کرده، یادآوری می‌کند که «مُجیب» هم هست. این دومین صفت الهی در این آیه است. مجیب یعنی به خواسته‌های بندگانش پاسخ می‌دهد و دعا‌های آنان را اجابت می‌کند. آری، آن فرمان‌روای بی‌شریک و شکست‌ناپذیر، در نزدیکی تک‌تک ما حضور دارد و به درخواست ما با لطف و مهربانی پاسخ می‌دهد.

قَالَ يَلْقَوْمِ اَرَعَيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّيْ وَءَاتٰنِيْ

گفت: «ای قوم من، به من خبر دهید اگر (معجزه و) دلیلی روشن از جانب پروردگرم داشته باشم و از جانب خود رحمتی (همچون) **مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِيْ مِنَ اللّٰهِ اِنْ عَصَيْتُهُ** معارف آسمانی و علم سرشار) به من داده باشد، (اکنون) اگر (با پیروی از خواسته‌های شما) از او نافرمانی کنم، چه کسی مرا در برابر

فَمَا تَزِيدُوْنِيْ غَيْرَ تَحْسِيْرٍ ﴿٦٣﴾ وَيَلْقَوْمِ هٰذِهِ نٰفَاةٌ لِّلّٰهِ لَكُمْ

(خشم) خدا یاری می‌کند؟ شما جز زیان‌کار کردن (من)، چیزی به من نمی‌افزاید. ۶۳: ای قوم من، این ماده شتر خداست که

ءَايَةٌ فَذُرُوْهَا تَأْكُلُ فِيْ اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسَوْءٍ

برای شما معجزه‌ای است؛ بنابراین رهپایش کنید تا در زمین خدا بچرد، و هیچ آزاری به او نرسانید؛ که عذابی نزدیک،

فَيَاْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيْبٌ ﴿٦٤﴾ فَعَقَرُوْهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوْا فِيْ دَارِكُمْ

شما را فرا خواهد گرفت. ۶۴: ولی با بریدن رگ پایش، او را کشتند، و (صالح) گفت: «سه روز در سرزمین‌تان لذت ببرید

ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعَدُوْكُمْ كَذُوْبٌ ﴿٦٥﴾ فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا

و خوش باشید (که پس از آن، عذاب فرا می‌رسد). این وعده‌ای است که دروغ‌پرداز نیست. ۶۵ هنگامی که فرمان ما

نَجِيْنًا صٰلِحًا وَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَمِنْ خِزْيِ

(برای هلاک آنان) فرا رسید، صالح و مؤمنان همراهش را با رحمتی از جانب خویش، از (عذاب و) رسوایی آن روز نجات

يَوْمَئِذٍ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيْزُ ﴿٦٦﴾ وَاَخَذَ الَّذِيْنَ

دادیم؛ زیرا این پروردگارت است که قوی و شکست‌ناپذیر است. ۶۶ (بدین ترتیب) آن بانگ (مک‌بار)، ست‌گران را فرا گرفت؛

ظَلَمُوْا الصّٰبِحَةَ فَاَصْبَحُوْا فِيْ دِيَارِهِمْ جَثْمِيْنَ ﴿٦٧﴾

در نتیجه، در خانه‌های خود، خشک و بی‌جان به زمین افتادند. ۶۷ (چنان شدند که) گویی (هرگز) در آن سکونت

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيْهَا اَلَا اِنَّ نَمُوْدًا كَفَرُوْا رَبَّهُمْ اَلَا بُعْدًا

نداشتند. آگاه باشید که (قوم) نمود به پروردگارشان کفر ورزیدند. آگاه باشید: نمود (از رحمت الهی)

لِنَمُوْدٍ ﴿٦٨﴾ وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهِيْمَ بِالْبَشْرٰى قَالُوْا

دور باد! ۶۸ به راستی پیام‌آوران ما برای ابراهیم مژده‌ی (ولادت فرزندی را) آوردند. گفتند: «به نیکویی (بر تو) درود

سَلٰمًا قَالَ سَلٰمٌ فَمَا لَبِثَ اَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حٰنِيْدٍ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا

می‌فرستیم!» گفت: «درودی (پاک و خالصانه بر شما باد).» و طولی نکشید که گوساله‌ای بریان (برایشان) آورد. ۶۹ پس ج

رَاَ اٰيٰدِيْهِمْ لَا تَصِلُ اِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً

(آن را برایشان آورد، و) هنگامی که دید دست‌هایشان به سوی آن دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس (و بیگانه) شمرد و از آنان

قَالُوْا لَا تَخَفْ اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَيْ قَوْمِ لُوْطٍ ﴿٧٠﴾ وَاَمْرًا تَرْ قٰٓئِمَةً

ترسی در دلش احساس کرد. (ولی آنان) گفتند: «ترس؛ که ما (فرشته‌ایم و) به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.» ۷۰ در آن

فَضْحِكَتْ فَبَشَّرْنٰهَا بِاسْحٰقَ وَمِنْ وَّرَآءِ اِسْحٰقَ يَعْقُوْبَ ﴿٧١﴾

حال، زن او ایستاده بود؛ پس (از شادمانی) خندید، آنگاه او را به (تولد) اسحاق، و پس از او، به یعقوب مژده دادیم. ۷۱

۶۹. مهمان و مهمان‌نوازی: این آیه و آیات بعد، به داستان ملاقات فرستادگان خدا با حضرت ابراهیم علیه السلام اشاره می‌کند. ماجرا از این قرار بود که چند تن از فرشتگان خدا که برای عذاب و نابود کردن قوم لوط مأموریت داشتند، ابتدا نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند و او و همسرش را - که فرزندی نداشتند و پیر شده بودند - به ولادت فرزند شایسته‌ای مژده دادند. یکی از نکات درس‌آموز این سرگذشت، مهمان‌نوازی عجیب حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ زیرا آن حضرت بدون این‌که مهمانان خود را بشناسد، به سرعت گوشت گوساله‌ای را بریان کرد و نزدشان آورد. در روایات نیز آمده است که ابراهیم علیه السلام فردی بسیار مهمان‌نواز بود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ابراهیم [آن‌قدر مهمان‌دوست بود که گویی] پدر مهمانان است؛ به طوری که وقتی مهمانی نزد او نبود، بیرون می‌رفت و دنبال مهمان می‌گشت.»

در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «خدا، ابراهیم را دوست خود نگرفت مگر به سبب دو ویژگی: ۱- غذا دادن به دیگران؛ ۲- نماز در نیمه‌های شب؛ در حالی که مردم خواب بودند.» مهمانی دادن، یکی از آداب و رسوم رایج در میان انسان‌هاست که در هر زمان و مکانی بوده و هست. اسلام نیز این رسم پسندیده را تأیید کرده و انجام آن را با رعایت دستورهای خدا، کاری خوب و شایسته برشمرده است. پیشوایان دین برای مهمان‌نوازی پاداش فراوانی ذکر کرده و احترام مهمان را لازم دانسته‌اند. در روایتی می‌خوانیم که شخصی به نام محمد بن قیس نقل می‌کند که روزی همراه چند تن از شیعیان دیگر در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. آنان از گروهی از مردم یاد کردند. من گفتم: «به خدا سوگند، صبح و شب نمی‌شود مگر این‌که دو سه نفر - یا کمتر و بیشتر - از آنان، مهمان من هستند.» امام علیه السلام به من فرمود: «لطف آنان بر تو از لطف تو بر ایشان بیشتر است.» من عرض کردم: «قربانتان کردم؛ چطور چنین چیزی ممکن است؛ در حالی که من از غذایم به آنان می‌دهم و از ثروتم خرجشان می‌کنم و خدمت‌کار من به آنان خدمت می‌کنم!» امام علیه السلام فرمود: «هنگامی که آنان نزد تو می‌آیند، از جانب خدا همراه با روزی فراوان [و خیر و برکت] نزدت می‌آیند، و در حالی از نزد تو می‌روند که آموزش خدا شامل حالت شده است.» در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «یکی از مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیه السلام آموخت، این بود که به او فرمود: ای فاطمه، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید مهمانش را گرامی بدارد.»

قَالَتْ يَوْلَيْتِي ءَاِلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا

او گفت: «وای بر من! آیا فرزند می‌آورم؛ در حالی که من پیرزنی هستم و این شوهرم است که پیر و فروت شده است؟!»

لَشَيْءٍ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ

حقیقتاً این نکته‌ی عجیبی ست. «۷۲ (فرشتگان) گفتند: «آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؛ (در حالی که) رحمت و برکات خدا بر شما

وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾ فَلَمَّا ذَهَبَ

خاندان (نبوت) سر از زیر است؛ زیرا او شایسته‌ی ستایش و دارای بخشش و احسان فراوان است. «۷۳ هنگامی که ترس از ابراهیم

عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾

بر طرف شد و آن بشارت به او رسید، در مورد (عذاب) قوم لوط، با ما بحث و گفتگو کرد؛ ۷۴ چرا که ابراهیم بسیار پربادبار

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾ يٰٓإِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا

بسیار دردمند و بازگشت‌کننده (به درگاه خدا) بود. ۷۵ (فرشتگان گفتند): «ای ابراهیم، از این (خواستاره) صرف نظر کن. حقیقت

إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾

این است که فرمان (قطعی) پروردگارت (در این مورد) صادر شده است و عذابی بزرگست تا پذیر به آنان خواهد رسید. «۷۶

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا

هنگامی که پیام‌آوران ما نزد لوط آمدند، از (تصویر بی‌شرمی قومش به) آنان، ناراحت شد و به سبب آنان، بی‌تاب و توان شد و

يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا

گفت: «این، روزی بسیار سخت و دشوار است. «۷۷ و قومش شتابان نزد او آمدند؛ در حالی که بیشتر (نیز) مرتکب کارهای زشت

يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَلْقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ

می‌شدند. (لوط) گفت: «ای قوم من، اینان، دختران من هستند. (به جای این خواسته‌ی شرم‌آور، با پاک‌دامنی با آنان توجا کنید؛ که) آنان برای

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾

شما پاک‌ترند. بنابراین خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید و مرا در مورد میهمانانم غوار (و فرسار) مکنید. آیا در میان شما، یک مرد شریف‌دیده

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقِّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ

نیست؟! «۷۸ گفتند: «به یقین تو می‌دانی که ما هیچ میلی به دختران تو نداریم، و حقیقتاً تو خواسته‌ی ما را می‌دانی.»

﴿٧٩﴾ قَالَ لَوَ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَىٰ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾ قَالُوا

۷۹ گفت: «ای کاش با (کمک برخی از) شما، نیرویی داشتم، یا به تکیه‌گاهی محکم پناه می‌بردم!» ۸۰ (فرشتگان)

يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعِ

گفتند: «ای لوط، ما پیام‌آوران پروردگارت هستیم. آنان به تو دست نخواهند یافت. بنابراین، پاسی از شب

مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا

گذشته، خانواده‌ات را (به خارج از شهر) ببر؛ مگر همسرت را که آنچه به آن گناه کارها می‌رسد، به او نیز خواهد رسید.

مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾

و هیچ‌یک از شما نباید به پشت سرش نگاه کند. موعده (هلاکت) آنان، صبح است. مگر صبح نزدیک نیست؟! «۸۱

۷۶ تا ۸۳. شهرهایی در زیر باران سنگ: در صفحه‌ی پیش خواندیم که وقتی فرستادگان خدا نزد ابراهیم آمدند، او به سرعت گوشت گوساله‌ای را پخت و برایشان حاضر کرد. پس از این خوش‌آمدگویی زیبا، ابراهیم و همسرش ساره، با تعجب دیدند که آن میهمانان ناشناس، به چنین غذای لذیذی دست نمی‌زنند. پس ابراهیم علیه السلام با ناراحتی و ترس به آنان گفت: «ما از شما می‌ترسیم.» آن فرشتگان والامقام که به صورت انسان درآمده بودند، گفتند: «نترسید؛ ما فرشته هستیم و غذا نمی‌خوریم.» ابراهیم علیه السلام حدس زد که ایشان برای مأموریت مهمی آمده‌اند. پس با آنان گفت‌وگو کرد و متوجه شد که این فرشتگان به زودی قوم خواهرزاده‌اش «لوط علیه السلام» را نابود خواهند کرد. به همین سبب، از روی مهربانی خواست که برای آنان میانجی‌گری کند؛ ولی فرشتگان خدا به او گفتند که فرمان قطعی خدا در مورد هلاکت قوم لوط صادر شده و هیچ تغییری در آن رخ نمی‌دهد.

بدین ترتیب، چهار فرشته‌ی عالی‌مقام و قدرتمند خدا، یعنی جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروئیل، برای نابودی کامل شهر «سروم» و سه شهر اطراف آن یعنی «عموره، صوغر و صبویم» که گناه و نافرمانی خدا را به آخرین درجه‌ی خود رسانده بودند، پا به آن سرزمین گذاشتند و ابتدا به خانه‌ی تنها فرد باایمان آن قوم یعنی لوط علیه السلام که پیامبر ایشان بود، وارد شدند. حضرت لوط علیه السلام با دیدن آن افراد ناشناس، بسیار ناراحت شد؛ زیرا قوم او به گناه بسیار زشت هم‌جنس‌گرایی آلوده بودند و او می‌دانست که قومش برای آزار آن افراد به آنجا خواهند آمد؛ به‌خصوص که همسرش، پیرزن بی‌ایمانی بود که مردم را به گناه و نافرمانی خدا تشویق می‌کرد. به همین علت، تا فرا رسیدن شب، غذایی برای میهمانانش نپخت تا دودی که از پخت و پز ایجاد می‌شود، توجه دیگران را جلب نکند؛ اما همسر لوط، کار خودش را کرده و مردم را از وجود افراد بیگانه در خانه‌ی لوط علیه السلام آگاه کرده بود. به همین علت، مردم پشت در خانه‌ی لوط جمع شده بودند و نعره می‌کشیدند که «ای لوط، مگر نگفته بودیم که حق دعوت کسی را نداری؟ افراد بیگانه را به ما تحویل بده.» لوط علیه السلام پشت در خانه ایستاده بود و در حالی که در را با دست‌هایش گرفته بود، می‌گفت: «از خدا بترسید و مرا در مقابل میهمانانم شرمسار نکنید. آیا در میانتان یک نفر انسان فهمیده وجود ندارد؟!» ولی گوش آن مردم سیاه‌دل به حرف‌های او بده‌کار نبود و پیوسته بر خواسته‌ی تنفرانگیز خود پافشاری می‌کردند. در آن لحظه، آن پیامبر مظلوم که هیچ روزنه‌ی امیدی به روی خود نمی‌دید، آهی نومیدانه کشید و گفت: «(افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم، یا در کنار پشتیبان محکمی قرار می‌گرفتم.» بدین ترتیب، قوم لوط، آخرین پل پشت سر خود را شکستند و برای نابودی کامل آماده شدند. فرستادگان خدا، خود را به لوط معرفی کردند و به او اطمینان دادند که دست هیچ‌یک از قومش به او و خانواده‌ی او نخواهد رسید. با اشاره‌ی جبرئیل، چشمان مهاجمان از صفحه‌ی صورتشان پاک شد، و لوط و خانواده‌اش - جز همسر بی‌ایمانش - از تاریکی شب استفاده کردند و سروم را به سوی مقصدی که فرشتگان گفتند، ترک کردند. صبح فرا رسید. فرشتگان خدا، به دستور او، آن چهار شهر را از جای کردند و به‌عکس بر زمین کوبیدند؛ به طوری که بلندترین نقطه‌ی شهر، پایین‌ترین نقطه‌ی آن شد. سپس به دستور خدا، بارانی از سنگ بر آن شهرهای زیر و رو شده باریده شد تا آخرین آثار زندگی و حیات در آنجا از بین برود. بدین ترتیب، قومی که نافرمانی خدا را به آخرین حد رسانده بودند، با سخت‌ترین عذاب، زندگی دنیا را ترک کردند و به عذاب بی‌پایان جهان پس از مرگ وارد شدند.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا

هنگامی که فرمان ما (برای هلاک آنان) فرارسید، آن (سرزمین) را زیر و رو کردیم و آنجا را با کلوخ‌های

حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ ﴿۸۲﴾ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ

پی در پی سنگ‌باران کردیم؛ ۸۲ (سنگ‌هایی) که نزد پروردگارت (برای هدفی خاص) علامت‌گذاری شده

وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿۸۳﴾ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ

بود. (آری، آن (سنگ‌ها)، از ستم‌کاران (قوم تو نیز) دور نیست! ۸۳ نزد (اهل) مدین، یکی از خودشان

شُعَيْبًا قَالَ يَلْقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

یعنی شعیب را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من، «الله» را پرستید. شما جز او هیچ‌خدایی ندارید. و در

وَلَا تَنْقُضُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرِيكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ

پیمان‌ها و وزن کم نگذارید؛ چرا که من شما را در رفاه می‌بینم (و اصلاً نیازی به این کار ندارید). و (همچنین)

عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿۸۴﴾ وَيَلْقَوْمِ أُوفُوا الْمِكْيَالَ

من از عذاب روزی که (عذابش) فراگیر است، بر شما بیم دارم. ۸۴ ای قوم من، دقیق و عادلانه پیمان‌ها

وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ

و وزن کنید و از کالاهای مردم (چیزی) کم مگذارید

وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۸۵﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ

و تبه‌کارانه در زمین فساد نکنید. ۸۵ اگر مؤمن باشید، باقی‌مانده‌ی (حلال) خدا برای شما

إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۸۶﴾ قَالُوا

بهبتر است، و من، نگهبان (سود و ضرر) شما نیستم (و اختیار با شماست). ۸۶ آنان گفتند:

يَشْعِيبُ أَصْلُوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

«ای شعیب، آیا نملزت به تو فرمان می‌دهد که آنچه را که اجداد و نیاکان‌مان می‌پرستیدند، رها کنیم؛ یا هر طور که

أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ

می‌خواهیم، در اموالمان (دخل و تصرف) کنیم؟ تو (که) خیلی بردبار و رشیدیافته هستی!» ۸۷ گفت: «ای قوم من، به

الرَّشِيدُ ﴿۸۷﴾ قَالَ يَلْقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ

من خبر دهید اگر (معجزه و) دلیلی روشن از جانب پروردگرم داشته باشم و او از جانب خود روزی نیکویی به من

رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ

داده باشد، (این نشانه‌ی نابخردی و زورگویی من است؟! من نمی‌خواهم (بار و کردن) به آنچه شما را از آن نهی

إِلَىٰ مَا أَنهَكُم عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ

می‌کنم، به مخالفت با شما برخیزم و سودجویی کنم؛ (بلکه) فقط - تا آنجا که در توانم باشد - خواستار اصلاح

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۸۸﴾

(جامعه) هستم و توفیقم فقط به دست خداست. تنها بر او توکل می‌کنم و به پیشگاه او بازمی‌گردم؛ ۸۸

۸۵. از حق مردم کم مگذارید: در روزگار زندگی حضرت موسی علیه السلام یا کمی قبل از آن، در اطراف خلیج عقبه - که هم‌اکنون در کشور اردن واقع است - قومی گمراه زندگی می‌کردند که به بت‌پرستی و گناهان دیگر آلوده بودند، و به‌خصوص گناه کم‌فروشی و پایمال کردن حقوق مردم در زندگی‌شان رواج بسیار داشت؛ بدین‌صورت که با دست‌کاری در ترازوها و وسایل سنجش کالا، در هنگام فروش، از حق مشتری کم می‌گذاشتند و بی آن‌که او بفهمد، کلاه‌برداری می‌کردند. حضرت شعیب علیه السلام که از جانب خدا به سوی آنان فرستاده شده بود، با شرک و بت‌پرستی و گناهان ایشان مخالفت می‌کرد و آنان را از گناه کم‌فروشی باز می‌داشت.

این آیه، توصیه‌های شعیب علیه السلام را در مورد همین موضوع نقل می‌کند. آن حضرت به قوم خود سفارش کرد که هنگام فروختن کالا، اجناس را عادلانه و صحیح وزن کنند. پس از این توصیه‌ی ویژه، مطلب بسیار اساسی و مهمی را بیان فرمود که عمل به آن در هر جامعه، بی‌شک موجب ترقی و پیشرفت خواهد شد. او به قوم خود فرمود که از حق مردم کم مگذارید. این جمله - اگرچه کوتاه و مختصر است - ، یکی از شاه‌کلیدهای خوشبختی و سعادت در هر جامعه است؛ زیرا زندگی انسان‌ها، زندگی اجتماعی‌ست، و در یک جامعه، تمامی افراد با یکدیگر حقوق متقابل دارند. اگر کوچک‌ترین جامعه یعنی خانواده را در نظر بگیریم، خواهیم دید که تک‌تک افراد آن حقوقی دارند، و در مقابل، دارای وظایفی نیز هستند. زن و شوهر، پدر و مادر، فرزندان، و برادران و خواهران، هر یک بر گردن دیگری حقوقی دارند و در مقابل باید به وظایفی نیز عمل کنند. در جامعه‌های بزرگ‌تر مانند مدارس، محله‌ها، شهرها و کشورها نیز اعضای هر یک از آن‌ها بر دیگران حقوقی دارند. اگر والدین و فرزندان، معلّم و شاگرد، حاکمان و مردم، تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و ... هر یک به این توصیه‌ی مهم حضرت شعیب علیه السلام عمل کرده، حقوق یکدیگر را رعایت کنند، چه دنیای زیبا و بی‌نظیری برای انسان‌ها به وجود می‌آید. واقعیت این است که افرادی که دین ما را قبول ندارند، این توصیه‌ی طلایی را - تا حدودی - به کار بسته‌اند و از نتایج عالی آن بهره‌مند شده‌اند. این حقیقت تلخی‌ست که پیشوای نخست ما امام علی علیه السلام به ما پیشتر هشدار داده بود: «خدا را در مورد عمل به قرآن در نظر بگیرید؛ مبادا افراد غیر مسلمان در عمل به آن از شما سبقت بگیرند.»

وَيَقَوْمٍ لَا يُجْرِمَنَّا أَن يُصِيبَكُم مِّثْلُ مَا أَصَابَ

ای قوم من، مبادا مخالفت با من، شما را به جایی برساند که آنچه به قوم نوح یا قوم هود
قَوْمَ نوحٍ أَوْ قَوْمَ هودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لوطٍ مِنْكُمْ
یا قوم صالح رسید، به شما (نیز) برسد، و (دوران) قوم لوط از صالح (چندان) دور

بَعِيدٌ ﴿٩٨﴾ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي

نیست؛ ۸۹ از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاه او بازگردید؛ زیرا پروردگرم مهربان و بسیار
رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿٩٠﴾ قَالُوا يَشْعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا

بامحبت است. ۹۰ گفتند: «ای شعیب، ما بسیاری از حرف‌های تو را نمی‌فهمیم، و به نظر ما،

تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ

تو در میان ما ناتوان هستی. اگر قوم و قبیله‌ات نبود، بی‌گمان تو را سنگسار می‌کردیم، و تو

وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ ﴿٩١﴾ قَالَ يَقَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ

ارج و قریب نزد ما نداری. ۹۱ گفت: «ای قوم من، آیا قبیله‌ی من نزد شما از خدا

مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ

که به‌کلی فراموش کرده‌اید، گرامی‌تر است؟ پروردگار من به کلاه‌پانان

مُحِيطٌ ﴿٩٢﴾ وَيَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ

احاطه دارد؛ ۹۲ ای قوم من، تمام توان‌تان را به کار گیرید. من (نیز) عمل می‌کنم. به زودی خواهید

سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ

دانست عذابی که خوار و رسوا می‌کند، سراغ چه کسی می‌آید و چه کسی دروغ‌گوست.

كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿٩٣﴾ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا

منتظر باشید. من (هم) باشما انتظار می‌کشم. ۹۳ هنگامی که فرمان ما (برای هلاک آنان) فرا

نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَآخَذَتِ

رسید، شعیب و مؤمنان همراهش را با رحمتی از جانب خویش نجات دادیم، و آن بانگ (مرگبار)،

الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جُلُثِمِينَ ﴿٩٤﴾

ستم‌کاران را فرا گرفت. در نتیجه، درج خانه‌های خود، خشک و بی‌جان به زمین افتادند. ۹۴

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا إِلَّا بَعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾

(چنان شدند که) گویی (هرگز) در آن سکونت نداشته‌اند. آگاه باشید: (اهالی) مدین (از رحمت الهی) دور باشند؛

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ

همان‌طور که (قوم) هود دور شدند. ۹۵ به‌راستی موسی را با معجزات و دلیلی آشکار نزد فرعون و اشراف و

وَمَلَائِكَةٍ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿٩٧﴾

سران (قوم) او فرستادیم، و آنان از فرمان فرعون پیروی کردند، و فرمان فرعون، رشددهنده نبود. ۹۶ و ۹۷

۹۷. فرمان سعادت‌بخش: بررسی تاریخ انسان‌ها نشان می‌دهد که هر انسان عاقل و باشعوری، در هر زمان و مکان، راه و روشی را برای زندگی پیش گرفته است. این راه و رسم ممکن است ثمره‌ی تعلیم پیامبران یا نتیجه‌ی ادیان ساختگی و انحرافی مانند بت‌پرستی، یا راه و رسمی بر اساس میل و خواسته‌ی فردی باشد؛ یعنی زندگی بر اساس لذت‌جویی و هوس‌رانی. بر همین اساس، قرآن کریم بارها بر این مطلب تأکید کرده است که هر انسان در میان راه‌های مختلفی که برای زندگی کردن وجود دارد، باید راهی را انتخاب کند که او را به سعادت و خوشبختی حقیقی برساند.

از همین رو، مطالعه‌ی ادیان مختلف و راه و روش‌های گوناگون زندگی، و مقایسه‌ی آن‌ها با دین و راه و رسم خود انسان، لازم است. خداوند در این آیه و آیات قبل و بعد، به سرگذشت حضرت موسی علیه السلام و فرعون اشاره می‌کند و بیان می‌فرماید که قوم فرعون، به جای توجه به معجزات و دلایل موسی علیه السلام، از فرمان فرعون پیروی کردند؛ «در حالی که فرمان فرعون، آن‌ها را به سوی سعادت و خوشبختی راه‌هایی می‌کرد». البته فرعون ادعا می‌کرد که قومش را به راه سعادت هدایت می‌کند و می‌گفت: «من فقط راه درست را به شما نشان می‌دهم و شما را به سعادت هدایت می‌کنم.» حقیقت اما این بود که راه سعادت او به آتش دوزخ می‌رسید! آری، او پیشوایی بود که مردم را به جهنم فرا می‌خواند و در روز قیامت، پیشاپیش قومش قدم برمی‌دارد و آنان را به آتش دوزخ وارد می‌کند. این حقیقت نه‌تنها در مورد دین حق موسی علیه السلام و راه و رسم باطل فرعون وجود داشته، که در مورد تمام ادیان و راه و رسم‌های زندگی انسان وجود دارد. به همین سبب، هر انسانی باید بیندیشد که پیروی از کدام روش زندگی، سعادت واقعی او را تأمین می‌کند. از این رو خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید که با شهامت کامل در برابر انکار کافران بگوید: اگر راه و روش بهتری از سوی آفریدگار هستی برای زندگی دارید، برای من بیاورید تا من هم از آن پیروی کنم. آری، اسلام تمام انسان‌ها را به تفکر و داوری بی‌طرفانه دعوت می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد که بدون تعصب قضاوت کنند و از میان تمام راه‌ها، بهترین راه و روش زندگی را برگزینند؛ اما با قاطعیت تمام اعلام می‌کند که برای رسیدن به سعادت، هیچ راهی بهتر و مطمئن‌تر از راه قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام وجود ندارد؛ دینی که برای انسان بیشترین احترام را قائل شده و بهترین برنامه را از پیش از تولد او تا پس از مرگش ارمغان آورده و هیچ مخالفتی با خواسته‌های طبیعی و منطقی او ندارد؛ بلکه در پی شکوفا کردن استعدادهای نهفته‌ی انسان و ایجاد بهترین زندگی برای او در دنیا و زندگی پس از مرگ است. پیشوایان دین نیز با قاطعیت تمام انسان‌ها را به بررسی ادیان و مکاتب مختلف دعوت کرده و به آن‌ها اطمینان داده‌اند که هیچ راهی بهتر از راه ایشان پیدا نخواهند کرد. در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «به شرق جهان بروید یا به غرب عالم یا بگذارید، هیچ دانش صحیحی را [که به سعادت حقیقی‌تان منجر می‌شود] نخواهید یافت مگر این‌که از نزد ما اهل‌بیت صادر شده است.» البته به یاد داشته باشیم که دین اسلام همیشه با عملکرد ما مسلمانان برابر نیست؛ به همین سبب، ما حق نداریم عقب‌ماندگی و مشکلات خود را به اسلام نسبت دهیم؛ زیرا اسلام، چیزی‌ست، و ما مسلمانان، چیزی دیگر. آری، «اسلام به ذات خود ندارد عیبی/ هر عیب که هست، از مسلمانی ماست».

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ

روز قیامت، پیشاپیش قومش می آید و آنان را وارد آتش می کند. چه بد پرکه ای است که (برای برطرف شدن عطش)

الْمَوْرُودِ ۹۸ ﴿۹۸﴾ وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ

ورد آن می شوند! ۹۸ در این (دنیا) و روز قیامت، لعنتی (بزرگ)، بدرقه ای راه آنان است. چه لرمان بدی نصیب شان

الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۹۹ ﴿۹۹﴾ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ

می شود! ۹۹ این ها، برخی از اخبار شهرهاست که بر تو حکایت می کنیم. (آثار) برخی از آن ها، (هنوز) پابرجاست،

مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۱۰۰ ﴿۱۰۰﴾ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

و (بعضی دیگر همچون گیاهی) دروشده است. ۱۰۰ ما به آنان ستم نکردیم؛ بلکه خود در حق خویش ستم

فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آيَاتِنَا لِيَدْعُونَ مِنَ دُونِ اللَّهِ

کردند. و هنگامی که فرمان پروردگارت (برای هلاک آنان) فرا رسید، خدایانی که غیر از الله می پرستیدند،

مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا تَتْبِيبٌ

هیچ چیز (از عذاب او) را دفع نکردند و جز هلاکت، چیزی بر آنان نیفزودند.

۱۰۱ ﴿۱۰۱﴾ وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ

۱۰۱ این چنین است مجازات پروردگارت، هنگامی که (اهالی) شهرها را که ستم کردند، مجازات می کند. (آری،) مجازات

أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۱۰۲ ﴿۱۰۲﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ

او دردناک و سخت است. ۱۰۲ قطعاً در این (سرگذشت ها)، برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد، نشانه ای است.

عَذَابِ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ

آن، روزی است که مردم برای (پاداش و کیفر، در) آن جمع می شوند، و آن، روزی است که (توسط همه) مشاهده می شود.

۱۰۳ ﴿۱۰۳﴾ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدودٍ ۱۰۴ ﴿۱۰۴﴾ يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ

۱۰۳ ما آن را فقط تا مدتی معین به تأخیر می اندازیم. ۱۰۴ روزی که فرارسد، هر کس فقط با اجزای

نَفْسِ الْإِبَادِنِهِ ۱۰۵ ﴿۱۰۵﴾ فَمِمَّا الَّذِينَ شَقُوا

او سخن می گوید؛ پس برخی بدبخت و بعضی (دیگر) سعادتمند خواهند بود. ۱۰۵ اما کسانی که بدبخت شدند،

فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ۱۰۶ ﴿۱۰۶﴾ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ

در آتش اند، و در آن، عربده و ناله هایی طولانی و گوش خراش خواهند داشت. ۱۰۶ تا زمان پابرجایی آسمان ها و زمین،

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ

در آن خواهند ماند؛ مگر این که پروردگارت چیزی (دیگر) بخواهد؛ زیرا پروردگارت هر کاری را بخواهد، می کند.

۱۰۷ ﴿۱۰۷﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ

۱۰۷ اما آنان که سعادتمند شدند، در بهشت خواهند بود (و تا زمان پابرجایی آسمان ها و زمین، در آن خواهند ماند؛ مگر

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْذُودٍ ۱۰۸ ﴿۱۰۸﴾

این که پروردگارت چیزی (دیگر) بخواهد. (خدایوند، نعمت هایی را به نیکی) به آنان عطا کرده که پایان ناپذیر خواهد بود. ۱۰۸

۱۰۸

۱۰۱ تا ۱۰۳. خودشان بر خویشتم ستم کردند! در این سوره، به سرگذشت هفت قوم از اقوام گذشته اشاره شده است؛ اقوامی که راه گناه و نافرمانی خدا را پیش گرفتند و فرستادگان خدا را دروغگو شمردند و هشدارهای آنان را جدی نگرفتند و سرانجام با عذاب سخت خدا از بین رفتند و با رسوایی و سرافکندگی وارد جهان پس از مرگ شدند. خدای بزرگ اما پس از نقل آن سرگذشت‌های عبرت‌آموز، در این سه آیه به چند نکته‌ی مهم اشاره می‌فرماید که در اینجا به دو نکته از آن نکات اشاره می‌شود: نخست این که آن اقوام، راه هلاکت و بدبختی را خودشان انتخاب کردند و خدا هیچ ظلمی به آنان نکرد. این قانون قطعی خداست که انسان‌ها سرنوشت خود را با اختیار خود رقم می‌زنند. البته خداوند، راه خیر و شر را به آنان نشان داده و ابزار تشخیص خوبی و بدی یعنی عقل را به ایشان بخشیده است؛ اما آنان را برای انتخاب خوبی یا بدی مجبور نکرده و سرنوشت ایشان را به دستان خودشان سپرده است. این رویکرد، نشان‌دهنده‌ی توجه ویژه‌ی خدا به انسان‌ها نسبت به دیگر موجودات است. اگر اما این موجود گرامی، قدر خود را نداند و خودش را به دژه‌ی نادانی و تاریکی پرت کند، بی‌شک سرنوشت دیگری خواهد داشت و خدا هیچ تقصیری در این باره ندارد؛ بلکه تنها خود او مقصر است. نکته‌ی دومی که از این آیات فهمیده می‌شود، این است که تنها یک گروه از این سرگذشت‌های مهم و عبرت‌آموز بهره می‌برند، و آنان، افرادی هستند که از عذاب جهان آخرت می‌ترسند.

آری، بسیاری از مردم، این سرگذشت‌ها و داستان‌های مشابه آن را می‌خوانند؛ اما نه برای عبرت‌آموزی؛ بلکه برای آشنایی با تاریخ انسان‌ها، و شاید هم سرگرمی و گذران اوقات فراغت! اینان به جهان پس از مرگ اعتقادی ندارند و حوادث جهان را حوادثی اتفاقی و بی‌دلیل می‌دانند و دنیا را پوچ و بی‌هدف می‌شمارند. توفان قوم نوح، عذاب قوم عاد و ثمود و شعیب، سنگ‌باران قوم لوط، و غرق شدن فرعونیان نزد اینان، حوادثی طبیعی به حساب می‌آید که در دنیا اتفاق افتاده و می‌افتد؛ غافل از این که این حوادث، گوشه‌ای از خشم آفریدگار جهان بوده که در جهان پس از مرگ نیز بسیار وسیع‌تر نمایان خواهد شد، و اگرچه در این دنیا شمار محدودی از کافران را در خود فرو برده، در جهان آخرت، تمام آنان را فرا می‌گیرد. پس کسانی که به معاد ایمان دارند، از این حوادث درس می‌گیرند و تمام تلاش خود را برای حفظ شدن از عذاب خدا در دنیا و جهان پس از مرگ به کار می‌بندند. پیشوای نخست ما امیر مؤمنان علی علیه السلام چه زیبا به فرزند عزیز خود امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «سرگذشت اقوام گذشته را بر دل و جان خود عرضه کن، و حوادثی را که به اقوام پیش از تو رسیده، به یاد بیاور، و در سرزمین‌ها و آثار باستانی‌شان سیر کن و ببین در چه حالی زندگی می‌کردند و در چه حالی به جهان دیگر منتقل شدند و [پس از مرگ] در کجا و چه وضعی قرار گرفتند ... و به‌زودی تو نیز مانند یکی از آنان خواهی شد؛ پس جایگاه ابدیات را خوب بساز و آخرت را به دنیایت مفروش.»

فَلَاتَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا

بنابراین، در (باطل بودن) پرستش ایشان، هیچ تردیدی به خود راه مده. آنان (نیز) فقط همان گونه که اجداد و نیاکان شان

يَعْبُدُ آبَاءَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوفُوهُمْ نَصِيهِمْ غَيْرَ

در گذشته عبادت می کردند، (خدا را) می پرستند، و قطعاً ما بهره شان (از اعمال شان) را کامل و بی کم و کاست به آنان خواهیم

مَنْقُوصٌ ﴿١٠٩﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ

داد. ۱۰۹ به راستی به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ پس (بعد از او، در) حقایق آن اختلاف واقع شد، و اگر سخنی از جانب

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي

پروردگارت (در مورد تأخیر عذاب تا قیامت) نبود، قطعاً (در همین دنیا) میان شان داوری می شد، و بعراستی که ایشان در مورد

شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ ﴿١١٠﴾ وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لِيُوقِفْتَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ

آن، شك و تردیدی بسیار زیاد دارند. ۱۱۰ قطعاً و بدون شك پروردگارت (جزای) اعمال همه ی آنان را به طور کامل به ایشان

إِنَّهُمْ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١١﴾ فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ

خواهد داد؛ زیرا او از گناهانشان باخبر است. ۱۱۱ همان طور که مأمور شدی، (در این راه) راست و بدون انحراف باش، و کسانی

مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُمْ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى

که همراه تو (به درگاه خدا) بزاگشتند (نیز همین طور)، و طغیان نکنید؛ زیرا او به گناهاتان بیناست. ۱۱۲ با گرایش به ظالمان،

الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ

به آنان تکیه نکنید؛ که آتش به شما خواهد رسید، و در آن حال، غیر از خدا، یاورانی ندارید، و آنگاه

أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ

(دیگر) باری نخواهید شد. ۱۱۳ نماز را در دو طرف روز و نخستین ساعات شب، کامل

وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي

و بی نقص به جای آور؛ زیرا خوبی ها، بدی ها را از بین می برد. این، پندی ست برای

لِلذَّاكِرِينَ ﴿١١٤﴾ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

پندپذیران. ۱۱۴ صبور باش؛ چراکه خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.

﴿١١٥﴾ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ

۱۱۵ چرا از نسل های پیش از شما، خردمندان و افراد بافضیلتی نبودند که (مردم را) از فساد در زمین بازدارند؟

عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ

البته آنکس (چنین بودند)، و آنان، همان کسانی هستند که از میان مردم نجات شان دادیم،

وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾

و ستم گران (فقط) دنبال خوش کنرانی و ناز و نعمتی رفتند که در آن به سر می بردند، و افرادی گناه کار بودند. ۱۱۶

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

(آری، ستم پروردگار تو چنین نیست که (مردم) شهرها را ظالمانه هلاک کند؛ در حالی که اهالی آن اصلاح کردند. ۱۱۷

۱۱۴. کارهای خوب، کارهای بد را از بین می‌برند: همه‌ی ما در زندگی چیزهایی را داریم و اصطلاحاً «مالک» آن‌ها هستیم؛ چیزهایی مانند لباس، کیف، کفش، کتاب، دفتر و...؛ اما مالکیت این اشیا روزی به پایان می‌رسد و دست‌بالا تا هنگام مرگ طول خواهد کشید. بر اساس آیات قرآن و سخنان پیشوایان دین اما تنها چیزی که ما برای همیشه مالک آن خواهیم بود و از آن جدا نمی‌شویم، «عمل» ماست. آری، کارهایی که از ما سر می‌زند، همراه ما خواهند بود و حتی پس از مردن و در هنگام زنده شدن در قیامت، از ما جدا نخواهند شد. کارهای خوب، به شکل نعمت‌های بهشت در می‌آیند و برای همیشه همراه خوبان خواهند بود، و کارهای بد به شکل عذاب دوزخ در می‌آیند و همراه انجام‌دهندگان آن خواهند ماند. به همین سبب، انسان عاقل باید تمام تلاش خود را صرف انجام کارهای خوب و دوری از کارهای بد بکند تا دارایی حقیقی‌اش، پاک و زیبا باشد؛ نه آلوده و زشت.

بر اساس فرمایش خدای بزرگ در این آیه، نه‌تنها کارهای خوب انسان حفظ می‌شود، بلکه این کارها، کارهای بد او را نیز از بین می‌برد. بدین‌وسیله، خدا راه از بین بردن کارهای بد را برای انسان گشوده گذاشته است. این آیه، به‌ویژه «نماز» را یکی از بهترین وسایل برای از بین بردن کارهای بد معرفی می‌کند. در سخنان پیشوایان معصوم نیز تأکید فراوانی بر نماز و تأثیر گناه‌زدایی آن شده است. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به مسلمانان فرمود: «اگر جلوی در خانه‌ی یکی از شما نه‌ری بود و او هر روز پنج بار خود را در آن می‌شست، آیا کثیفی و آلودگی‌ای در بدنش می‌ماند؟» آنان عرض کردند: «خیر». حضرت فرمود: «نماز، مانند آن نهر جاری‌ست، و هر بار یک نفر نماز می‌خواند، گناهان بین آن نماز و نماز قبلی‌اش بخشوده می‌شود». در روایت دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «وقت هیچ نمازی فرا نمی‌رسد مگر این‌که فرشته‌ای از پیشگاه خدا ندا می‌دهد: ای مردم، برخیزید و سراغ آتشی‌هایی که [با ارتکاب گناه] بر پشت خود بر افروخته‌اید، بروید و با نمازتان آن را خاموش کنید.» همچنین از آیات قرآن استفاده می‌شود که برخی از کارهای خوب دیگر نیز تأثیر فوق‌العاده‌ای در از بین بردن کارهای بد دارند. یکی از آن‌ها، «صدقه»، و به‌ویژه صدقه‌ی پنهانی‌ست. همچنین به فرموده‌ی آیه‌ی ۱۹۵ سوره‌ی آل‌عمران، هجرت و کشیدن سختی‌های گوناگون برای رسیدن به سرزمین ایمان، گناهان را از بین می‌برد.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۚ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۙ

اگر پروردگارت می‌خواست، قطعاً مردم را یک گروه (و بر یک دین) قرار می‌داد؛ ولی (چنین نخواسته و آنان) پیوسته در اختلاف‌اند؛

﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ ۚ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ ۚ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ

۱۱۸ مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند (و هدایتش کند)، و آنان را برای همین (هدایت شدن) آفریده است. (آری، باستم‌کاری مردم و

لَا مَلَانَ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۱۹﴾ وَكُلًّا نَقُصُّ

اختلاف‌شان در دین، (تحقق این) سخن پروردگارت تمام و کامل شد که قطعاً دوزخ را از همه‌ی (سرکشان) جن و انس پر خواهم کرد. ۱۱۹ تمام

عَلَيْكَ مِن آيَاتِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ۚ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ

(خبرهایی را که لازم بود)، بر تو حکایت کردیم؛ یعنی سرگذشت‌های پیامبران را؛ همان (خبرهایی) که دلت را با آن محکم و استوار می‌کنیم.

الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۰﴾ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

در این (آیات)، حق و حقیقت برای تو، و پند و یادآوری برای مؤمنان آمده است. ۱۲۰ به آنان که ایمان نمی‌آورند، بگو: تمام توان‌تان را (در

اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ ﴿۱۲۱﴾ وَانظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ

راهی که فکر می‌کنید به صلاح‌تان است)، به کار گیرید؛ ما نیز عمل می‌کنیم. ۱۲۱ و منتظر (سرانجام کارهایتان) باشید؛ ما هم انتظار

﴿۱۲۲﴾ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ ۚ

می‌کشیم. ۱۲۲ غیب آسمان‌ها و زمین، تنها برای خداست و (تصمیم‌گیری نهایی در مورد) تمام کارها، فقط به او

فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾

بلاگردانه می‌شود، بنابراین، او را بپرست و بر او توکل کن؛ (زیرا) پروردگارت از کارهایتان غافل نیست. ۱۲۳

آیاتها

سُورَةُ يُوسُفَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان

الرَّطِّتِكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۱﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا

الف، لام، راء. این آیات کتاب روشنگر است. ۱ ما آن (کتاب) را به صورت سخنانی (که بر تو) خوانده شده و عربی (است)، نازل

عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ

کردیم؛ باشد که شما عقل خود را به کار گیرید. ۲ ما به وسیله‌ی وحی کردن این قرآن بر تو، بهترین

بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ

داستان‌ها را بر تو حکایت می‌کنیم؛ در حالی که بی‌شک پیش از این، (از آن)

لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿۳﴾ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ

بی‌خبر بودی. ۳ و زمانی (را یاد کن) که یوسف به پدرش گفت: «پدرم، من یازده

أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿۴﴾

ستاره و خورشید و ماه را (در خواب) دیدم؛ آن‌ها را دیدم که به من ساجده می‌کنند.» ۴

۲. قرآن عربی: دین اسلام که آخرین دین آسمانیست، برنامه‌ی زندگی تمام مردم روی زمین از زمان حضرت محمد ﷺ تا پایان دنیاست و خدای بزرگ در آیات متعددی به این نکته اشاره کرده است. خداوند در آیه‌ی ۱۵۸ سوره‌ی اعراف به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه‌ی شما هستم.» یا در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی سبأ می‌خوانیم: «ما تو را جز برای همه‌ی مردم نفرستادیم تا [آن‌ها را به پادشاه‌های خدا] بشارت دهی و [از عذاب الهی] بترسانی.» پیامبر ﷺ اما مانند همه‌ی انسان‌ها، در زمان و مکان خاصی زندگی می‌کرد و در مرحله‌ی نخست مأمور بود پیام خدا را به مردم زمان و مکان خود برساند، و پس از آن، تمام مردم جهان را به دین اسلام دعوت کند.

به همین سبب می‌بایست در نخستین مرحله، با زبان مردم اطراف خود - یعنی زبان عربی - با ایشان سخن می‌گفت و ایشان را با زبانی که آن را می‌فهمیدند و با آن انس داشتند، به آیین خدا دعوت می‌کرد. درست به همین علت، آیات قرآن که پیام‌های مستقیم خدا به مردم است، به زبان عربی نازل شده است؛ زیرا نخستین افرادی که آیات قرآن را می‌شنیدند، مردم عرب‌زبان بودند و اگر قرآن به زبانی غیر از عربی نازل می‌شد، افرادی که در اطراف پیامبر ﷺ حضور داشتند، بی‌شک آن را نمی‌پذیرفتند؛ چنان‌که آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی فصلت می‌فرماید: «اگر قرآن را کتابی غیر عربی قرار می‌دادیم، بی‌شک می‌گفتند: چرا آیاتش روشن بیان نشده است؟ آیا کتابی غیر عربی برای مردم عرب‌زبان نازل شده است؟!» این حقیقت در آیه‌ی ۷ سوره‌ی شوری آمده است: «بدین‌سان، قرآنی عربی را بر تو وحی کردیم تا [نخست مردم] مگه و [پس از آن،] کسانی را که در اطراف آن [در تمامی جهان] قرار دارند، [از عذاب خدا] هشدار دهی.» آری، اگرچه قرآن به زبان عربی نازل شده، پیام خدا به تمام مردم جهان تا پایان دنیاست. به همین سبب، مردم نقاط دیگر جهان که با زبان عربی آشنا نیستند، باید در مورد قرآن به دو نکته توجه کنند؛ نخست این‌که آیات قرآن، مستقیماً از سوی خدا نازل شده، و چنین کلمات پرارزشی، نورانیّت و صفای خاصی در روح و جان انسان ایجاد می‌کند. از این رو، آشنا نبودن با زبان عربی نباید انسان را از قرائت آیات نورانی قرآن باز دارد؛ زیرا خواندن سخن مستقیم خدا و نگاه به آن، تأثیر معنوی خاصی دارد که شاید ما از راز آن خبر نداشته باشیم. دوم این‌که افراد ناآشنا با زبان عربی باید از ترجمه‌های آن استفاده کنند و به وسیله‌ی آن با معانی ارجمندش آشنا شوند، و نیز باید به تفسیرهایی که به زبان خودشان نوشته شده، مراجعه کنند؛ هرچند که بهتر است هر مسلمانی با زبان قرآن آشنا شود و قرآن را بی واسطه‌ی ترجمه بفهمد. این مطلب اگرچه در ابتدا سخت و دشوار به نظر می‌رسد، توجه به این نکته، سختی آن را برای ما شیرین می‌کند که بسیاری از مردم، بدین علت که احتمال می‌دهند آشنایی با زبان‌های دیگر، به خصوص زبان انگلیسی، در موفقیت آنان در زندگی دنیایی‌شان تأثیر می‌گذارد، در یادگیری آن تلاش می‌کنند و حتی کودکان خود را - گاهی پیش از یاد گرفتن دستور زبان فارسی - به یادگیری زبان‌های خارجی تشویق می‌کنند؛ آیا آشنایی بهتر با زبان قرآن که به قطع و یقین در سعادت دنیا و آخرت یک فرد مسلمان تأثیر می‌گذارد، ارزش وقت‌گذاری و تلاش ندارد؟ البته پیشوایان معصوم و دلسوز ما نیز توصیه کرده‌اند که در صورت امکان با زبان عربی آشنا شویم تا از گلستان قرآن بهتر استفاده کنیم. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «زبان عربی را بیاموزید؛ زیرا زبانیست که خدا به وسیله‌ی آن با مردم سخن گفته است.» البته خوشبختانه زبان مادری ما - یعنی زبان فارسی - از زبان‌های دیگر به زبان عربی نزدیک‌تر است و آشنایی با زبان عربی برای ما فارسی‌زبانان آسان‌تر است. تکرار این مطلب لازم است که آشنا نبودن با زبان عربی نباید ما را از اندیشه در آیات قرآن و استفاده از آن‌ها در زندگی به وسیله‌ی مطالعه‌ی ترجمه‌های آن محروم کند.

قَالَ يَبْنِي لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا ۚ
 (يعقوب) گفت: «پسر عزیزم، خوابت را برای برادرانت بازگو نکن؛ که برضد تو حيله و نیرنگ سختی به کار
 إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ
 خواهند بود؛ چراکه شیطان برای انسان، دشمنی آشکار است.» ۵ (بدین سان،) پروردگارت تو را بر می‌گزیند
 رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ
 و از حقیقت اتفاقاتی که (در خواب و بیداری) مشاهد می‌شود، به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و
 وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ
 خاندان یعقوب تمام می‌کند؛ همان‌طور که بر پدرانت یعنی ابراهیم و اسحاق تمام کرد (؛ زیرا) پروردگارت
 وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ
 بسیار دانا و حکیم است. ۶. بهر راستی در (داستان) یوسف و برادرانش، برای پرشگران، نشانه‌های (از قدرت
 وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمَسْأَلِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ
 خدا) وجود دارد. ۷ زمانی (را یاد کن) که (برادران یوسف) گفتند: «بهر راستی یوسف و برادرش، نزد پدرمان،
 إِلَيْنَا آيِنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
 محبوب‌تر از ما هستند؛ با این‌که ما گروهی نیرومند (و مفید) هستیم. بهر راستی پدرمان در اشتباهی آشکار به سر
 ﴿٨﴾ أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ آيِكُمْ
 می‌برد؛ ۸ یوسف را بکشید، یا او را به سرزمینی (دور دست) بیفکنید تا محبت پدرتان (فقط) متوجه
 وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ
 شما شود، و پس از آن، افرادی شوید با زندگی خوب و خوش.» ۹ یکی از آنان گفت: «یوسف را
 لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي عَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ
 نکشید، و اگر می‌خواهید کاری کنید، او را در قعر چاه بیندازید تا یک کاروان (که از کنار چاه رد
 السَّيَّارَةُ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ ﴿١٠﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا
 می‌شود)، او را بگریزد.» ۱۰ (آن‌گاه نزد پدر رفتند و) گفتند: «پدرجان، چه شده که ما را در (نگه‌داری)
 عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصِحُونَ ﴿١١﴾ أَرْسَلَهُ مَعَنَا عَدَا يَرْتَع
 یوسف، امین می‌شماری؟؛ حال آن‌که ما یقیناً خیر خواه او هستیم؛ ۱۱ فرود، او را با ما بفرست تا گردش و
 وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٢﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا
 بازی کنید، و قطعاً ما از او محافظت خواهیم کرد.» ۱۲ (یعقوب) گفت: «بردن او توسط شما
 بِهِ وَآخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُونَ ﴿١٣﴾
 حقیقتاً مرا اندوهگین می‌کند و می‌ترسم که در حال غفلت شما، گرگ او را بخورد.» ۱۳ گفتند:
 قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخٰسِرُونَ ﴿١٤﴾
 «با این‌که جماعتی نیرومند هستیم، اگر گرگ او را بخورد، در آن صورت، ما برای مردن شایسته‌تریم.» ۱۴

۸. آتش حسد: به فرموده‌ی خدا، داستان حضرت یوسف علیه السلام زیباترین داستان قرآن، و در عین حال، یکی از سرگذشت‌های پرعبرت این کتاب آسمانی‌ست. این داستان پر فراز و نشیب، از توطئه‌ی برنامه‌ریزی‌شده‌ی برادران یوسف علیه السلام آغاز شد، و مهم‌ترین چیزی که آتش آن توطئه را برافروخت، حسادت آنان به دو برادر کوچک‌ترشان یعنی یوسف و بنیامین بود؛ زیرا آن دو، به سبب لطف خاص خدا، ویژگی‌های منحصر به فردی داشتند، و پدر ایشان، یعقوب علیه السلام با اطلاع از این موضوع، به آن دو توجه ویژه می‌کرد.

آری، حسادت، با دل و جان برادران یوسف کاری کرد که حاضر شدند برادر خردسال و معصوم خود را در صحرا و در اعماق چاه رها کنند و به خیال خود، با حذف او از پیش چشمان پدر، نظر او را به سوی خود جلب کنند. این خوی زشت، مانند آتشی سوزان، چنان بر خرمن وجود انسان می‌افتد که چیزی از ایمان و محبت و نوع‌دوستی برایش باقی نمی‌گذارد و حتی او را به برادرکشی وادار می‌کند؛ زیرا انسان حسود، بی آن‌که بیندیشد، از شخص مورد حسادت تنفر پیدا می‌کند، و به جای این‌که خود را اصلاح کند و با به دست آوردن خوبی‌ها، به ارزش‌ها و کمالات دست یابد، می‌کوشد آن شخص را شکست بدهد و از صحنه‌ی روزگار پاک کند. تاریخ زندگی بشر، گویای جنایات بسیاری‌ست که منشأ آن‌ها، حسادت انسان‌ها به یکدیگر بوده است. هدف حسادت ممکن است مال، مقام، شهرت، علم و دانش و حتی تقوای دیگران باشد. از این رو، پیشوایان معصوم دین، با تأکید فراوان، ما را از این خصلت ناپسند باز داشته‌اند. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «همان‌طور که آتش، چوب را می‌سوزاند، حسادت، ایمان را می‌سوزاند.» در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «خدای بزرگ به موسی بن عمران فرمود: ای فرزند عمران، در مورد چیزهایی که من از لطف خودم به مردم داده‌ام، حسادت مکن و به آن‌ها چشم مدوز و دلت را دنبال داشته‌های آنان مینداز؛ زیرا انسان حسود، از نعمت‌هایی که به او بخشیده‌ام، ناراضی‌ست و می‌خواهد جلوی روزی‌هایی را که میان بندگانم تقسیم کرده‌ام، بگیرد، و هر کس چنین باشد، نه من با او دوست هستم و نه او با من.» البته باید بدانیم که میان حسادت به داشته‌های دیگران و غبطه خوردن به اخلاق و صفات خوب مردم تفاوت وجود دارد، و اگرچه حسادت، بد و ناشایست است، غبطه خوردن به خوبی‌ها و ارزش‌های حقیقی دیگران مانند علم و دانش و اخلاق نیکوی آنان، ویژگی خوب و شایسته‌ای‌ست؛ زیرا باعث حرکت انسان به سوی آن خوبی‌ها می‌شود. از این رو پیشوای ششم ما فرموده است: «انسان مؤمن غبطه می‌خورد؛ ولی حسادت نمی‌کند؛ اما انسان منافق حسادت می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد.»

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ ع

هنگامی که او را بردند و در انداختن او در قعر چاه یک‌رای شدند، (او را در آن انداختند). و ما (در همان حال)،

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۱۵

به او وحی کردیم که بی‌گمان آنان را از این کارشان باخبر خواهی کرد؛ در حالی که (تو را) نمی‌شناسند. ۱۵

وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۱۶ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا

شب‌هنگام گریه‌کنان نزد پدرشان آمدند. ۱۶ گفتند: «پدرجان، ما در حالی که مسابقه می‌دادیم، رفتیم و یوسف را

نَسْتَيْقُ وَتَرَكْنَا يَوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ ۱۷

کنار وسایل‌مان گذاشتیم، و گرگ او را خورد، و تو (سخن) ما را هر چند (هم) راستگو باشیم، باور نمی‌کنی. ۱۷ این

وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۱۷ وَجَاءُوا عَلَى

در حالی بود که آنان خونی دروغین بر پیراهنش ریختند و پیراهن آغشته به خون (را) نزد پدر آوردند. (یعقوب) گفت:

قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ ۱۸ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ ۱۹

«واقعیت چنین نیست؛ بلکه نفس (پلید) شما، کاری (زشت) را در نظرتان آراسته است، و (البته صبر من)، صبری زیباست. و

جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ۱۸ وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ ۱۹

(این) خداست که در برابر توصیفات شما، از او یاری خواسته می‌شود (؟ نه دیگران).» ۱۸ کاروانی آمد و کسی را که برایشان آب

فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرِي هَذَا عَلَّمَهُ ۲۰

می‌آورد، (سر چاه) فرستادند و او سطلش را (برای آب‌کشی، در چاه) انداخت. (هنگامی که دید یوسف باطناب بالا آمد)، گفت:

وَأَسْرَوْهُ بِضَاعَةً ۲۱ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۲۱ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ

«مژده؛ که این پسر بچه‌ای است. او را پنهان کردند تا سرمایه‌ای (برای فروش) باشد (و عزم مصر شدند). و خداوند از کارهایشان

بِخَسِّ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ۲۰ وَقَالَ ۲۱

به خوبی آگاه بود، ۱۹ و او را به بهایی ناچیز یعنی (فقط) چند سکه‌ی نقره فروختند و در (بره‌ی) او بی‌رغبت بودند. ۲۰ آن شخص

الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ ۲۲

مصری که او را خریده بود، به زنش گفت: «محل اقامتش را (مکانی) نیکو قرار ده (و از او به خوبی پذیرایی کن)؛ به امید این‌که

أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ۲۱ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ۲۲

به ما سود بخشد، یا او را فرزند خود انتخاب کنیم.» بدین‌سان، (به منظور اهدافی مهم) برای یوسف مقام و منزلتی

الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۲۳ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ ۲۴

(مناسب) در آن سرزمین قرار دادیم، و (یکی از آن‌ها)، این (بود) که از حقیقت اتفاقاتی که (در خواب و بیداری) مشاهده می‌شود،

أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۲۱ ۲۲ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ۲۳

به او بیاموزیم. (اری)، خداوند بر کار خود چیره و مسلط است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۲۱ هنگامی که به کمال رشدش

ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نُجِزِي الْمُحْسِنِينَ ۲۲

رسید، به او حکمت و علم دادیم، و این‌گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. ۲۲

۱۵ تا ۲۲. از قعر چاه تا خانه‌ی وزیر؛ حسادتِ برادران یوسف، عقل و احساس آنان را از کار انداخت و ایشان را به جنایت هولناکی وادار کرد. آنان پدر را قانع کردند که برادر کوچک‌تر را برای بازی و تفریح همراهشان به دشت و صحرا بفرستد. برخی از مفسرانِ قرآن گفته‌اند که برادران یوسف، او را بسیار اذیت کردند و کتک زدند و پیراهنش را از تن به در آوردند و پس از آزار فراوان، او را در قعر چاه افکندند. آنان او را در چاه افکندند تا از یادها فراموش شود؛ غافل از این‌که چاه، مقدمه‌ی سربلندی و شهرت جهانی او می‌شود. برادران، پیراهن یوسف را با خون گوسفندی آغشتند و با گریه‌ای ساختگی، نزد پدر رفتند و خبر کشته شدن یوسف با حمله‌ی گرگی خون‌خوار را به پدر دادند! اما چون قانون خدا این است که تلاش دروغ‌گو بی‌نتیجه بماند، فراموش کردند که پیراهن خونین یوسف را پاره کنند، و یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام از همین‌جا فهمید که پسرانش دروغ می‌گویند. البته یعقوب دریادل، به جای فریاد و زاری نزد مردم، سوز و گدازش را به درگاه خدا برد و به‌زیبایی صبر کرد. پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره فرموده است: «صبر زیبا، صبری‌ست که انسان در هنگام مشکلات، به مردم شکایت نکند [و برای خدا تحمل و استقامت نماید].» از سوی دیگر، یوسفِ خردسال که در تاریکی چاه به سر می‌برد، مورد لطف خدا قرار گرفت و از عالم غیب به او وحی رسید که زمانی فرا می‌رسد که برادرانت با شرمساری در برابر تو می‌ایستند و تو آنان را از این کار زشتشان آگاه خواهی کرد. به هر حال، یوسف را مسافران کاروانی تجاری نجات دادند و برای فروش در بازار برده‌فروشان، به مصر بردند؛ اما خریدار او، فردی معمول نبود؛ بلکه وزیر پادشاه مصر بود که به خواست خدا، عشق و علاقه‌ی به آن کودک زیبارو، تمام وجودش را فرا گرفت، و پس از خریدن او، نه‌تنها مانند بردگان با او رفتار نکرد، بلکه به همسرش سفارش کرد که او را مانند فرزند خود گرامی بدارد.

بدین‌ترتیب، یوسفی که قرار بود برای همیشه از خاطره‌ها پاک شود، در مدت کوتاهی از خانه‌ی وزیر پادشاه مصر سر در آورد و در مسیر شهرت و سربلندی گام نهاد، و خدای بزرگ به همگان فهماند که هرچند مردم خیال می‌کنند که کارهای دنیا بر اساس خواست آنان پیش می‌رود، این خواست خداست که در نهایت بر خواست همگان غلبه و چیرگی دارد: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِمْ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ

زنی که یوسف در خانه‌اش بود، (با نرمی و فریب)، از وی درخواست کام‌جویی کرد و درها را محکم بست و گفت:

وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْٓ اَحْسَنَ مَثْوٰى

«پش‌تاب؛ که برای تو (آماده) ام.» (ولی یوسف) گفت: «پناه بر خدا؛ چرا که او مالک و صاحب‌اختیار من است (و)

اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۲۳﴾ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا

جایگاه و مقام مرا نیکو کرده است. حقیقت این است که ستم‌کاران به هدف خود نمی‌رسند.» ۲۳ حقیقتاً آن زن تصمیم

لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٖۙ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ

به کام‌جویی از او گرفت، و اگر یوسف دلیل آشکار پروردگارش را نمی‌دید، (او نیز) تصمیم به کام‌جویی از آن زن

اِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿۲۴﴾ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ

می‌گرفت. بدین‌سان (آن دلیل آشکار را به او نشان دادیم)، تا آن عمل بد و کارزشت را از او برگردانیم؛ زیرا او

قَمِيصَهٗ مِنْ دُبُرٍ وَّالْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَرَّأُ

از بندگان خالص‌شده‌ی ما بود. ۲۴ هر دو به سوی در از هم پیشی گرفتند، و (زن)، پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد،

مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوْءًا اِلَّا اَنْ يُسَجْنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۲۵﴾

و (ناگاه) شوهر آن زن را کنار در یافتند. زن گفت: سزای کسی که به خانواده‌ی تو قصد بدی داشته است، فقط زندانی

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِيْٓ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا اِنْ

شدن یا شکنجه‌ای دردناک است. ۲۵ (یوسف) گفت: «او (با نرمی و فریب) از من درخواست کام‌جویی کرد.» و

كَانَ قَمِيصَهٗ قُدًّا مِّنْ قَبْلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ

شاهدی از خانواده‌ی آن زن گواهی داد: «اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، زن راست می‌گوید و او دروغ‌گوست؛

﴿۲۶﴾ وَ اِنْ كَانَ قَمِيصَهٗ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ فَكٰذِبَتْ وَهُوَ مِنَ

۲۶ و اگر پیراهن او از پشت پاره شده، زن دروغ می‌گوید و او

الصّٰدِقِيْنَ ﴿۲۷﴾ فَلَمَّا رءَا قَمِيصَهٗ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُۥ مِنْ

راستگوست. ۲۷ هنگامی‌که (شوهر آن زن) دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده، گفت: «این (کار، ناشی) از حيله

كَيْدِكُنَّ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيْمٌ ﴿۲۸﴾ يٰۤاَيُّهَا يٰۤاَيُّهَا

و نیرنگ شما زنان است، به راستی حيله و نیرنگ شما زنان بزرگ است؛ ۲۸ ای یوسف، از این (ماجرا)

وَاسْتَغْفِرِيْ لِذَنبِكِ اِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخٰطِئِيْنَ ﴿۲۹﴾

صرف نظر کن، و (تو ای زن، از معبودت) برای گناهت آمرزش بخواه: زیرا تو خطاکار بودی.» ۲۹

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِيْنَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيْزِ تُرَاوِدُ فَتْسٰهَآ عَن

زنانی در شهر گفتند: «زن عزیز (مصر، با نرمی و فریب)، از غلامش درخواست کام‌جویی داشته، به راستی

نَفْسِهٖۙ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرٰهَا فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿۳۰﴾

عشق (او) در اعماق قلبش نفوذ کرده است. به نظر ما، یقیناً او در اشتباهی آشکار به سر می‌برد.» ۳۰

۲۳. یوسف و زلیخا: داستان حضرت یوسف علیه السلام داستانی سرشار از عبرت و پند است که تشنگان حقیقت را سیراب می‌کند. خداوند در آیه‌ی ۷ همین سوره، بر این نکته تکیه کرده، می‌فرماید: «به‌راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش، پندهایی برای حقیقت‌جویان وجود دارد.» یکی از فرازهای مشهور این سرگذشت، ماجرای هواپرستی همسر عزیز مصر و پاک‌دامنی یوسف جوان است. توجه خدای جهان‌آفرین به این ماجرا، نه به سبب علاقه‌ی زشت و هوس‌آلود زلیخا به یوسف است - که آن علاقه، چیزی جز پیروی از شیطان و هوای نفس نبوده است - ؛ بلکه به سبب پاک‌دامنی یوسف است که در اوج نشاط و جوانی قرار داشت و همه چیز برای آلودگی دامان او به گناه آماده بود؛ ولی او رسم بندگی خدا را به‌خوبی به جا آورد و در آن لحظات حساس، پروردگار خویش را یاد کرد که در گذشته چه نیکی‌هایی در حقش روا داشته و در آن هنگام نیز او را می‌بیند و از او توقع بندگی دارد. آری، یوسف پاک اگرچه در ظاهر برده‌ی عزیز مصر و همسرش بود و می‌بایست از فرمان آن‌ها اطاعت می‌کرد، در حقیقت، بنده‌ی خدا بود و خواست هیچ‌کس را به خواست او ترجیح نمی‌داد؛ نه خواست همسر عزیز مصر که او را به سوی خود دعوت می‌کرد، نه خواست نفس سرکش خود را که از او می‌خواست دعوت آن زن را بپذیرد، و نه خواست شیطان را که تلاش می‌کرد آن گناه را در نظرش زیبا جلوه دهد.

به‌راستی اگر یوسف رفتاری غیر از آن رفتار داشت، چه اتفاقی می‌افتاد؟ بی‌شک مانند بسیاری از مردم که در دام شیطان می‌افتند، به لذتی زودگذر می‌رسید و ننگ و رسوایی ابدی را برای خود می‌خرید؛ ولی او با توجه به خدا و با پاک‌دامنی، به چنان مقامی دست یافت که خدای جهان‌آفرین با افتخار از او یاد می‌کند و در کتاب خویش، او را یکی از بندگان ویژه‌ی خود برمی‌شمرد تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امامان علیهم السلام و دیگر بندگان بایمانش برای همیشه با خواندن این آیات، نام و یاد او را گرامی بدارند و از رفتار بی‌نظیرش بهره‌برند. البته آن اوضاع، احوال ویژه‌ای بود که یوسف علیه السلام بدون مقدمه در آن گرفتار شد و بی‌شک اگر خودش می‌دانست و می‌توانست، هرگز در آن وضعیت قرار نمی‌گرفت. به همین علت، معصومین علیهم السلام به ما دستور داده‌اند که به هیچ‌وجه در جایی با نامحرم تنها مانیم و از ماندن در چنین حالی به شدت بپرهیزیم. در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «نباید هیچ مردی با هیچ زن نامحرمی خلوت کند؛ زیرا سومین نفر، شیطان خواهد بود.» همچنین در روایات می‌خوانیم که در چنین حالی، شیطان به‌طور ویژه وارد عمل می‌شود و به شدت آن افراد را به گناه وسوسه می‌کند.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا

هنگامی که (آن زن) نیرنگ آنان را شنید، (کسی را برای دعوت) سرافشان فرستاد و برای آنان، پستی (هایی گران بها و مجلسی باشکوه) آماده

وَأَعْتَدَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَ فَلَمَّا

کرد و به (دست) هر یک از آنان، چاقویی (برای پوست کندن میوه) داد و (آنگاه به یوسف) گفت: «خودت را برای آنان آشکار کن.» پس هنگامی

رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حِشِّ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا

که او را دیدند، او را بزرگ و شگفت‌انگیز یافتند و (از خود بی خود شدند و) دست‌شان خود را بریدند و (از تعجب) گفتند: «سبحان الله! این

إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ

انسان نیست؛ این فقط فرشته‌ای عالی و شریف است.» ۳۱ (زن عزیز مصر) گفت: «این (کسی که شما او را فرشته می‌خوانید، همان کسی است

وَلَقَدْ رَاودْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ

که مرا در بهره‌ی (عشق به) او سرزنش می‌کردید. (آری،) بفراسستی من (یا نرمی و فریب)، از او درخواست کام‌جویی کردم، و (او به شدت

لَيْسَجَنَّنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ

خودداری کرد، و قطعاً اگر آنچه را که به او فرمان می‌دهم، نکند، قطعاً زندانی می‌شود و حتماً خوار و ذلیل خواهد شد.» ۳۲ (یوسف) گفت:

إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ

«پروردگارا، زندان، نزد من، از کاری که مرا بدان دعوت می‌کنند، محبوب‌تر است، و اگر نیرنگ‌شان را از من بزرگ‌دانی، به آنان مایل می‌شوم

وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ

و از جاهلان خواهد شد.» ۳۳ خدا (نیز دعای) او را اجابت کرد و نیرنگ آنان را از او بزرگ‌داند؛ زیرا اوست که (دعا را) اجابت

كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ بَدَأ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا

می‌کند و (از نیت‌ها) به خوبی آگاه است. ۳۴ آنگاه، پس از آن که نشانه‌های (بی‌گناهی یوسف) را دیدند، نظرشان بر این شد

الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾ وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٌ

که حتماً او را تا مدتی زندانی کنند. ۳۵ همراه او، دو جوان وارد زندان شدند. یکی از آنان

قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرِنِّي أَحْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرِنِّي

گفت: «خودم را (در خواب) می‌بینم که (برای تهیه‌ی شراب، خوشه‌ی) انگوری را می‌فشارم؛ و دیگری گفت: «(در خواب،)

أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا

خودم را می‌بینم که روی سرم (تگه) نانی را حمل می‌کنم که پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن؛ زیرا به

نَبَأُكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا

نظر ما، تو از نیکوکارانی.» ۳۶ (یوسف) گفت: «هیچ غذایی که با آن روزی داده می‌شود، برایتان نمی‌آید مگر این که

نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي

پیش از آمدنش برای شما، از تعبیر آن (خواب) آگاه‌تان خواهم کرد. این (تعبیر خواب)، از چیزهایی است که پروردگرم به

تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

من آموخته است؛ بدین سبب که من آیین افرادی را رها کردم که به خدا ایمان نداشتند و منکران حقیقی آخرت هستند؛ ۳۷

۳۶. دنیای پر راز و رمز خواب: بدون شک یکی از پیچیده‌ترین پدیده‌های عالم انسان‌ها، «خواب و رؤیا» است. این‌که چرا چشم و گوش انسان در خواب از کار می‌افتد و بدنش حرکت نمی‌کند، ولی قلبش می‌تپد و ریه‌هایش کار می‌کند؛ این‌که چرا و چگونه پس از گذشت دقیق و ساعاتی، انسان پهلوی به پهلوی می‌شود؛ و این‌که ... همه و همه، سؤالات سختی‌ست که پیشرفت علم به برخی از آن‌ها پاسخ داده، و بعضی هنوز بی‌پاسخ مانده‌اند، و در هر صورت، نشانگر قدرت بی‌پایان خدای جهان‌آفرین هستند. به همین سبب، آفریدگار جهان در آیه ۲۳ سوره‌ی روم می‌فرماید: «یکی از نشانه‌های خدا، خواب شما در شب و روز است.» خواب دیدن، یکی از پیچیده‌ترین اتفاقاتی‌ست که در هنگام خواب برای انسان رخ می‌نماید. بی‌شک همه‌ی ما با این پدیده‌ی شگفت‌انگیز آشنا هستیم؛ اما حقیقت آن چیست و چگونه رخ می‌دهد؟ مهم‌تر از همه این‌که چگونه برخی از انسان‌ها با دیدن خواب‌هایی، از حوادث آینده باخبر می‌شوند؟ قرآن کریم در سوره‌ی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام از سه خواب پیچیده سخن می‌گوید که پس از مدت کم یا زیادی تعبیر شد: خواب سجده‌ی خورشید و ماه و یازده ستاره بر یوسف عَلَيْهِ السَّلَام خواب دو زندانی، و خواب عزیز مصر.

قرآن همچنین در آیاتی دیگر از آیات، از خواب‌های راست دیگری سخن گفته است. کسانی که به وجود «روح» اعتقادی ندارند و انسان را موجودی فقط مادی می‌دانند، دیدن رؤیا را بر اساس اعتقاد خود توجیه می‌کنند و آن را موضوعی کاملاً مادی برمی‌شمرند. البته شاید برخی از خواب‌ها منشأ مادی داشته باشند. مثلاً نگرانی از چیزی یا فکر کردن زیاد در مورد مسئله‌ای یا خوردن زیاد غذا یا بیماری و ... شاید در دیدن برخی از خواب‌های پریشان تأثیر داشته باشد؛ ولی بی‌شک بسیاری از رؤیاها که در گذشته و حال دیده شده و می‌شود، و از حوادثی از آینده خبر داده و می‌دهد و آن حوادث دقیقاً به وقوع پیوسته یا می‌پیوندد، منشأ مادی ندارد؛ زیرا هیچ توجیه مادی برای چنین خواب‌هایی وجود ندارد و نیز با هیچ روش مادی نمی‌توان از حوادث آینده باخبر شد. به همین سبب، مادی‌گرایان در برابر این گروه از خواب‌ها، پاسخی جز سکوت و حیرت ندارند. قرآن اما که حقیقت ناب و بی‌اشتباه است، به روشنی از این پدیده‌ی شگفت‌انگیز پرده برداشته است. بر اساس آیه ۴۲ سوره‌ی زمر، خدا «روح» انسان را هنگام خواب می‌گیرد و در زمان بیدار شدن، به بدن او بازمی‌گرداند.

بنابراین، انسان در هنگام خواب، امکان ارتباط با عالم غیب را پیدا می‌کند، و در این زمان ممکن است از اخبار غیبی آگاه شود. البته چگونگی این ارتباط برای ما کاملاً روشن نیست؛ اما همین قدر می‌دانیم که خواب‌های راست، نتیجه‌ی ارتباط روح با عالمی فراتر از عالم ماده است. آری، این ارتباط پیچیده، گاهی واضح و گاهی رمزآلود، انسان را از حقایق آگاه می‌کند که اطلاع از آن‌ها به صورت معمول برایش امکان‌پذیر نیست. به همین علت، پیشوایان دین توصیه کرده‌اند که مسلمانان با حال طهارت و پاکی - و نه بدون وضو یا در حال جنابت - بخوابند تا روحشان مورد لطف و رحمت خدا قرار گیرد. البته از روایات چنین برمی‌آید که ممکن است شیاطین در برخی از خواب‌های انسان دخل و تصرف کنند؛ که در این صورت، خواب انسان، خواب شیطانی خواهد شد. بنابراین می‌توان خواب‌ها را به سه قسمت راست، شیطانی، و خواب‌هایی که منشأ مادی دارند، تقسیم کرد.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ
 و از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم. شایسته‌ای ما نیست

لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا
 که چیزی را با خدا شریک قرار دهیم. این از لطف و عنایت خدا بر ما

وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يٰصَاحِبِ
 و (همچنین) بر مردم است؛ ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند؛ ۳۸ ای هم‌بندان (من)،

السِّجْنِ ءَأَرَأَيْتُ مُتَّفِرِّقُونَ خَيْرًا أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
 آیا خدایان متعدّد بهترند یا خدای یگانه و بسیار مسلط و چیره؟

﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ
 ۳۹ شما صرفاً نام‌هایی (بی‌محتوا) را به جای (خدا) می‌پرستید که خود و اجداد

وَأَبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا
 و نیاکان‌تان نام‌گذاری کرده‌اید (و) خدا هیچ دلیلی در مورد آن نازل نکرده است. حکم‌رانی (حقیقی)

لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِن
 فقط برای خداست. فرمان داده که فقط او را بپرستید. این دین درست و به دور از انحراف است؛

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يٰصَاحِبِ السِّجْنِ أَمَّا
 ولی بیشتر مردم نمی‌دانند؛ ۴۰ ای هم‌بندان (من)، اما یکی از شما (آزاد می‌شود و)

أَحَدِكُمْ فَإِسْقِ رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَّا الْآخِرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ
 به سرور خود شراب می‌دهد، و اما دیگری، محکم به تنه‌ی درختی بسته می‌شود و پرندگان

الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾
 از (مغز) سرش خواهند خورد. (وقوع) تعبیری که از آن پرسیدید، قطعی است. ۴۱

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَلُهُ
 (یوسف) به یکی از آن دو نفر که می‌دانست نجات پیدا می‌کند، گفت: «مرا نزد سرورّت یاد کن.» پس از آن،

الشَّيْطٰنُ ذَكَرَ رَبَّهُ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾
 شیطان، با‌دور (یوسف) نزد سرورش را از یاد وی برد، و در نتیجه، (یوسف) چند سالی در زندان ماند. ۴۲

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
 پادشاه گفت: «من (در خواب)، هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر آن‌ها را خورده‌اند، و هفت خوشه‌ی

سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلٰتٍ خُضْرٍ وَأُخْرٰى يُاسِئَاتٍ يَأْكُلْنَهَا
 سبز را (دیدم) و (در کنارش)، خوشه‌های خشک دیگر را (که خوشه‌های خشک، دور خوشه‌های سبز پیچیدند

الْمَلَأَ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾
 و آن‌ها را از بین بردند). ای سران (قوم)، اگر تعبیر خواب می‌دانید، در مورد خواب من نظر دهید. ۴۳

۳۸ تا ۴۲. زندان؛ آموزشگاه توحید: استقامت و پاک‌دامنی بی‌نظیر یوسف علیه السلام، سرانجام همسر عزیز و زنان هواپرست دربار را خسته کرد و آنان را از طمع رسیدن به او باز داشت. سران و بزرگان کشور، با بررسی دقیق ماجرا متوجه شدند که هیچ دلیلی بر ضد یوسف وجود ندارد؛ بلکه تمام دلایل، بر ضد همسر عزیز است و آبروی عزیز و خانواده‌اش در خطر است. به همین سبب تصمیم گرفتند یوسف را مدتی به زندان بیندازند تا به‌کلی از یادها برود و خطر از بین رفتن حیثیت عزیز و همسرش در میان مردم، برطرف شود. بدین‌ترتیب، یوسف بی‌گناه به زندان افتاد. هرچند زندان تنگ و تاریک، جای خوبی برای زندگی نبود، او آن زندگی سخت را به زندگی در میان مردم گنه‌کار و بی‌خدای قصر ترجیح می‌داد. البته آن پیامبر والامقام به هیچ‌وجه روحیه‌ی خود را از دست نداد و در زندان نیز مأموریت الهی خویش را فراموش نکرد.

یکی از خاطرات زندانی یوسف علیه السلام که در قرآن آمده، این‌که با دو نفر که همراه او وارد زندان شده بودند، رابطه‌ی خوبی برقرار کرد و آنان را به توحید و خداپرستی فراخواند. او به آنان فرمود که راه خود را از بت‌پرستان کافر که معاد و زندگی پس از مرگ را انکار می‌کنند، جدا کرده است و از آیین نیاکان گرامی خود یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب که خدای یگانه را می‌پرستیدند و هرگز شریکی برایش قائل نشدند، پیروی می‌کند. همچنین به آنان آموخت که پیامبران خدا، به سبب پاکی و خلوص نیتشان، مورد لطف خدا قرار گرفته و به مقام عصمت رسیده‌اند و از گناه و خطا حفظ می‌شوند، و این مقام، نه‌تنها لطف خدا بر ایشان، که لطف بزرگی در حق مردم نیز هست؛ زیرا مردم، با قبول دعوت پیامبران، دست خود را در دست راه‌نمایانی می‌گذارند که بدون هیچ خطا و اشتباهی، ایشان را به سرمنزله مقصود می‌رسانند. به هر حال، پس از مدتی، یکی از زندانیان اعدام شد، و دیگری به آزادی رسید و به شغل قبلی‌اش یعنی آماده کردن شراب برای پادشاه گماشته شد. حضرت یوسف علیه السلام از دومی خواست که نزد پادشاه از وی یاد کند و بگوید که او بدون هیچ گناهی به زندان محکوم شده است؛ اما آن شخص پس از آزادی، پیغام حضرت یوسف علیه السلام را فراموش کرد، و به همین علت، حضرت یوسف علیه السلام که از یادها فراموش شده بود، چند سال دیگر هم در زندان ماند. البته برخی فکر می‌کنند که درخواست حضرت یوسف علیه السلام از آن زندانی، کار اشتباهی بوده و او نمی‌بایست از شخصی غیر از خدا چیزی می‌خواست؛ ولی باید بدانیم که جهان ما، جهان اسباب و علل است و خدای بزرگ نیز از ما می‌خواهد که با همین اسباب و علل به زندگی خود ادامه دهیم. حضرت یوسف علیه السلام نیز با نکه داشتن عزت نفس و شرافت خود، فقط از آن شخص درخواست کرد که به پادشاه یادآوری کند که او بی‌گناه است، و بی‌شک چنین درخواستی هیچ اشکالی ندارد.

قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعِلْمِينَ ﴿٤٤﴾

گفتند: «این‌ها، خواب‌های پریشان است و ما تعبیر این خواب‌ها را نمی‌دانیم.» ۴۴ (در آن موقع، یکی از آن دو نفر که از زندان نجات پیدا کرده بود و پس از مدتی طولانی یوسف را) به یاد آورد، گفت: «من شما را از تعبیر آن آگاہ می‌کنم.»

فَارْسَلُونِ ۴۵ یوسفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ افْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ

بنابراین، مرا (به زندان) بفرستید. ۴۵ (پس به زندان رفت و گفت:) «یوسف، ای مرد راستگو، نظرت را در مورد هفت گاو چاق سیمان یا کله‌ن سبوع عجاف و سبوع سنبلیت خضر بگو که هفت گاو لاغر آن‌ها را می‌خورند، و همچنین در مورد هفت خوشه‌ی سبز و (در سر کنارش) خوشه‌های خشک دیگر (که پادشاه

و آخری را بستاند) ببرد. باشد که من (با تعبیر خواب پادشاه) نزد مردم بگذارم؛ به امید آن که آنان (حقیقت را) بدانند.» ۴۶ (یوسف در خواب دیده است.)

تَزْرَعُونَ سَبْعَ سَنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا

گفت: «طبق معمول، هفت سال با جدیت کشت می‌کنید، و آنچه را درو کردید، با خوشه‌اش ذخیره کنید؛ مگر مقدار اندکی که می‌خورید. ۴۷ آنگاه، پس از آن، هفت (سال) سخت پیش می‌آید که (مردم) آنچه را که بیشتر

یا کُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ يَأْتِي

برای آن (سال)ها ذخیره کرده‌اید، می‌خورند؛ مگر اندکی که (برای زراعت) نگه می‌دارید. ۴۸ آنگاه، پس از آن، سالی فرا

من بعدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِصُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالَ

میرسد که مردم در آن بلران (فراوانی) می‌بینند و در آن، عصاره‌ی (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند.» ۴۹ پادشاه

الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْأَلْهُ

گفت: «او را نزد من آورید.» پس هنگامی که فرستاده‌ی (پادشاه) نزد او آمد، گفت: «نزد سرتوت بگذار

مَا بِاللِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَا أَيْدِيَهُنَّ إِنْ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستان خود را بریدند، چه بود؟ پروردگار من به خوبی از نیرنگ آنان آگاہ است.» ۵۰

قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ

(پادشاه، زنان را احضار کرد و) گفت: «جریان کار شما در آن زمان که (با نرمی و فریب) از یوسف درخواست کام‌جویی کردید، چه

ما عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سَوِّءٍ قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ ائْتِنِي حَصْحَصَ

بود؟» (ولی آنان از روی تعجب) گفتند: «سبحان الله! ما از او هیچ بدی‌ای سراغ نداریم.» زن عزیز (مصر) گفت: «الآن حق آشکار شد:

الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾ ذَلِكَ

من (با نرمی و فریب) از او درخواست کام‌جویی کردم و قطعاً او راستگوست.» ۵۱ (یوسف گفت:) «این (درخواست اعاده‌ی حیثیت)،

لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾

برای آن است که (عزیز مصر) بداند من در نهان به او خیانت نکردم، و این که خدایوند، نیرنگ خیانت‌کاران را به هدف نمی‌رساند. ۵۲

۴۴ تا ۵۲. حبسِ باعزت، آزادیِ باشکوه: بیشتر خواندیم که یکی از دو نفری که با حضرت یوسف علیه السلام در زندان بود، تبرئه و از زندان آزاد شد؛ اما به علت فراموشی، پیغام حضرت یوسف علیه السلام را به پادشاه نرساند و همین باعث شد که آن حضرت چند سال دیگر در زندان باقی بماند؛ اما یک خواب عجیب، به دوران سخت و دشوار آن حضرت در زندان پایان داد. ماجرا از این قرار بود که شبی پادشاه در خواب دید که هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را خوردند، و هفت خوشه‌ی خشکیده‌ی گندم، هفت خوشه‌ی سبز را در هم پیچیدند و از بین بردند. پادشاه با دیدن این خواب، تعبیرکنندگان خواب را احضار کرد و از آنان خواست که تعبیر خواب او را بیان کنند؛ اما آن‌ها که از دانش پیچیده‌ی تعبیر خواب تنها ادعایش را با خود حمل می‌کردند، به جای اقرار به نادانی، خواب پادشاه را از نوع خواب‌های پریشان برشمردند که تعبیری برایش وجود ندارد. در این هنگام، آن شخص که مدتی را در زندان با حضرت یوسف علیه السلام سپری کرده بود، به یاد او و تعبیر خوابش افتاد که به‌درستی به وقوع پیوست و او آزاد شد و به شغل سابقش بازگشت. پس نزد پادشاه رفت و گفت که می‌تواند او را از تعبیر این خواب باخبر کند. سپس نزد یوسف علیه السلام رفت و خواب پادشاه را برای او بازگفت. حضرت یوسف علیه السلام با دانش الهی خود، معنای آن خواب را به‌روشنی فهمید و به آن شخص فرمود که هفت سال دیگر، خشک‌سالی و قحط، مصر را فرا می‌گیرد و هفت سال طول می‌کشد؛ پس مردم باید در هفت سال اول، با جدیت گندم بکارند و جز اندکی که مصرف روزانه‌شان است، بقیه را با خوشه‌اش انبار کنند. آنگاه پس از گذشت این چهارده سال، سالی پر از باران و برکت فرا خواهد رسید. آن شخص با شنیدن این سخنان، با خوشحالی نزد پادشاه بازگشت و تعبیر خواب او را برایش بیان کرد. پادشاه که از تعبیر خواب یوسف علیه السلام شگفت‌زده شده بود، به سرعت او را احضار کرد؛ اما حضرت یوسف علیه السلام با عزت نفس تمام به پادشاه پیغام داد که او بدون هیچ گناهی به زندان افتاده و باید پاک‌دامنی و بی‌گناهی‌اش در حضور همگان ثابت شود. در این هنگام، هیاهویی در قصر به پا شد و پادشاه، همسر عزیز مصر را همراه زنانی که در میهمانی او شرکت داشتند، احضار کرد. آنگاه از آنان جویا شد که یوسف مرتکب چه جرمی شده است. زنان که کوچک‌ترین اشتباهی از یوسف ندیده بودند، یک‌صدا اعتراف کردند که یوسف هیچ جرمی نداشته است. در آن موقع، پرده از چهره‌ی حقیقت برداشته شد و همسر عزیز در حضور همگان اعتراف کرد که یوسف بی‌گناه است و او قصد ارتکاب گناه و رابطه‌ی نامشروع با یوسف را نداشته است. آری، یوسف پاک حاضر شد سال‌ها رنج زندان را به جان بخرد؛ اما کاری برخلاف خشنودی خدا انجام ندهد. او حتی آزادی همراه با سرافکنگی را نپذیرفت و تنها در صورتی حاضر به بیرون آمدن از زندان شد که همگان از پاکی و شرافت او آگاه شوند.